

C.

4121507

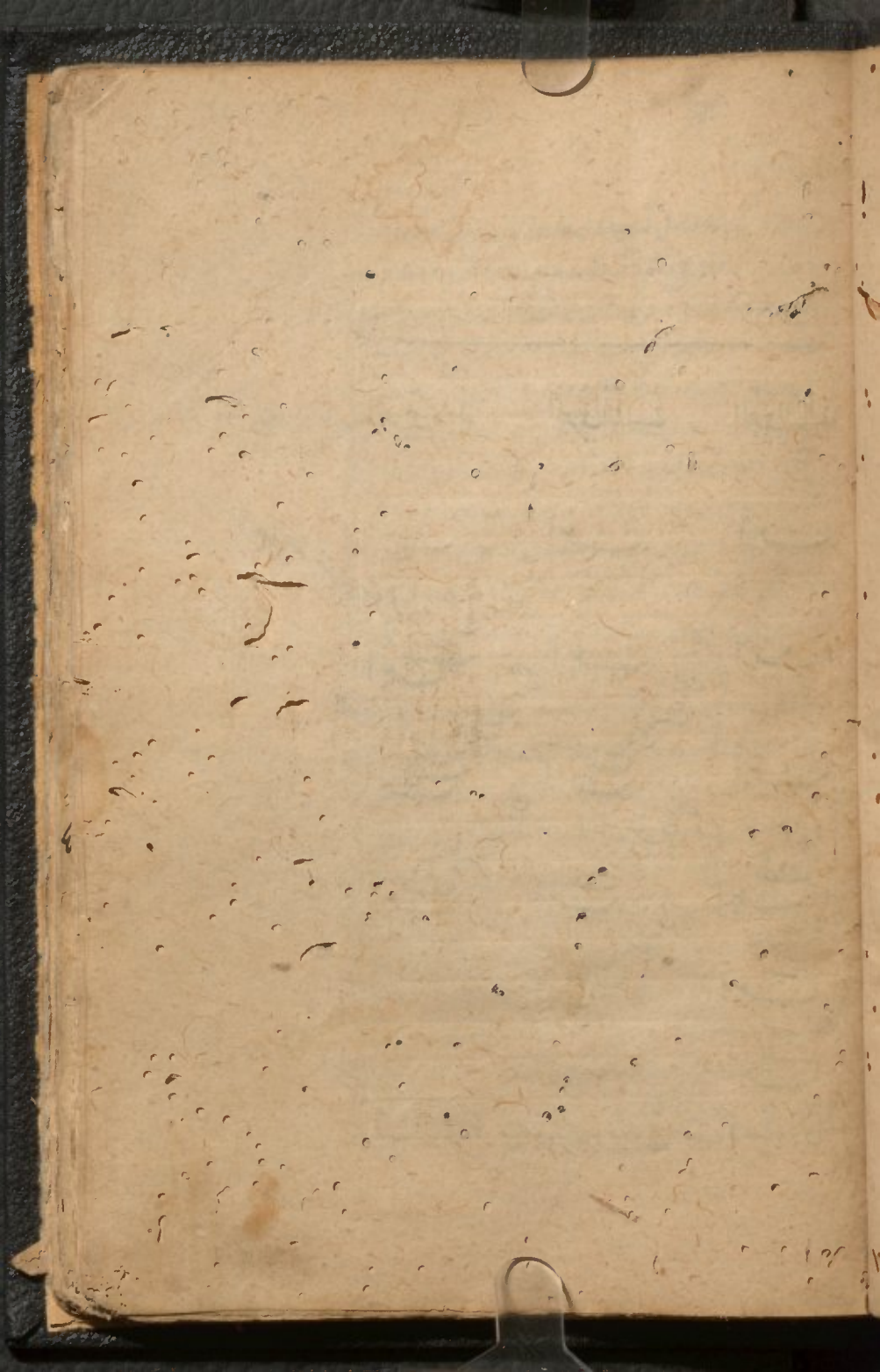
141

Majmū'a (collection).
(on partition of inheritances).

رساله در علم حسه
عطا الله وقت ادري

141

Suchw.
22. II. 27.
w. l.



مید

الفريق الاول الفريق الثاني الفريق الثالث

ابن ابن ابن

ابنت ابن ابن

ابنت ابن بنت ابن

ابنت ابن بنت ابن بنت

ابنت ابن بنت ابن بنت

ابنت ابن بنت ابن بنت

ابنت ابن بنت ابن بنت

ابنت ابن بنت ابن بنت

قیمت شرکه درین صورت باین طریق است که علیاء فریق اول

بهرینه است که در این بین
علیاء فریق اول
وسلی فریق اول
علیاء فریق ثان
وسلی فریق ثان
علیاء فریق ثالث
وسلی فریق ثالث

نصف میکرد و وسطی فریق اول سدس میکرد پس مسئله از پیش
 باشد زیرا که اقل فریق که از وی سدس براید شش است پس هر
 علیاء فریق اول کرد و یکی را وسطی فریق اول مع من یوازینها دو ماند
 معلوم شد که مسئله در هیت نظر در مسئله کردیم من یوازینها دو جنس
 از من یوازینها علییه و سرگناه که من یوازینها دو جنس باشد بی من یوازینها
 مسئله ایشان را از سهام ایشان اعتبار میکنم سهام ایشان چهار باشد
 از چهار اعتبار کردیم پس از من علیاء فریق اول و یکی از آن وسطی
 مذکور مع من یوازینها تا این زمان عمل قیمت میکردم و حاصل عمل
 تصحیح کنیم و این باین طریق است که میان سهام و در سدس سه حال
 نظر میکنم استفاده موافقه میان سهام علیاء فریق اول
 و رأس یکی سه یکی هستیم فلا حازه الی ضرب و سهام وسطی فریق اول
 مع من یوازینها یکی و رأس دو یکی بدو میان و سرگناه که میان
 سهام و در سدس میان باشد و در مسئله کسر دیگر نباشد اینجا طریق است
 کل رأس من اکثر علیهم سهام دارد اصل مسئله ضرب میکنم یا عکس
 به دوس من اکثر دو اصل مسئله چهار دورا در جهاء ضرب کردیم عکس
 دوی در چهار یا چهار در دو و مثبت و منفی تصحیح تا این زمان سه چیز
 معلوم شد اصل مسئله چهار مضروب دو مبلغ تصحیح مثبت چند عمل
 دیگر مانند یکی از برای اکثر مرفوق را چه میرسد و دیگر از برای اکثر مرفوق
 فریق را چه میرسد اما عملی که مرفوق را چه میرسد اینجا طریق است که
 ما فی الید مرفوق را در مضروب ضرب میکنیم یا عکس و آنچه حاصل میشود
 ازین ضرب بآن فریق میدهم چنانکه سهام علیاء فریق اول را چه است
 در مضروب که دو است ضرب کنیم یا مضروب را در سهام و کویم سه در دو
 یا دوی در سه و آنچه حاصل میشود که شش است با و بدیم و سهام وسطی

اصل

فرق اول را مع فریو ازینها که یکست در مغزوب که دو است ضرب کنیم
 یا محکم و گویم کی در دو یا دومی در یکی و آنچه حاصل میشود که دو است
 با و مع فریو ازینها بدینهم اما عمل اکه بر فرد فرق را در هر سه اینی طریق
 است که مافی الید سر فرق را بر دوس آن نسبت در فرق میکنم و با آن نسبت
 قیاس مغزوب کرده بهر یک از دوس آن فرق از مبلغ که مذکور شد میزنیم
 چنانکه مافی الید علیاء فرق اول سه و داس یکی نسبت سه یکی ثلثه امثال
 پس ما او را ثلثه امثال مغزوب که شش است از مبلغ بدینهم و مافی الید
 وسطی فرق اول مع من یوانه پها یکی دوس ایشان یکی را نسبت او بدو نصف
 پس با سرک از ایشانرا مغزوب که یکست ازین مبلغ بدینهم
 و در همین صورت سرگاه که با سفلاء فرق اول اینی باشد میگرد و این سفلی
 عصبه با موازی خود که وسطی فرق ثانیست و علیاء فرق ثالث
 و همچنین میگرد و عصبه با موازی خود سرگاه که با احد موازی او این باشد
 و اینی اختصار ابدان ممکن فی باین طریق که دو دختر را یک پسر اعتبار کنیم
 پس بسط میکنیم یعنی این را دو بنت اعتبار میکنیم پس پنج عصبه محقق میشود
 اکنون قسمت کردیم برین پنج است که نصف را علیاء فرق اول میگرد
 و سدس را وسطی فرق اول مع فریو ازینها پس سکه درین حصص نیز
 ازینش باشد بنابر آنکه مذکور شد و علیاء فرق اول میگرد و یکی را
 وسطی فرق اول مع فریو ازینها و دو باقی را عصبات میگرد تا این
 زمان عمل قسمت میگردم بعد ازین عمل صحیح کنیم میان سهام و دوس
 در حال نظر ارم استفاده موافق میانین سهام علیاء فرق اول سه
 داس یکی سه یکی سیمیم فلما جاز الی الفرب سهام وسطی فرق اول مع فریو
 یوازینها یکی دوس دو یکی بدو میان کل دوس موقوف دو موقوف
 سهام عصبات دو دوس پنج دو پنج میان کل دوس موقوف پنج موقوف

پس دو جا موقوف یک جا دو موقوف یک جا پنج موقوف تا این
 زمان میان سه نام و در دو سن سه حال نظر میگردیم بعد ازین میان
 دو و دو سن و در دو سن موقوفات جمال حال نظر کنیم تا مثل بداخل تو
 بتایین در دو سن موقوفه اولی دو و در دو سن موقوفه ثانیه پنج
 و دو به پنج تا مثل در بداخل فی توافق فی بلك بتایین و هرگاه که
 میان دو و دو سن و در دو سن موقوفات میانیه باشد اینجا طریقی است که
 اجساد را در دو مگر ضرب میکند اقل را در انکس یا انکس را در اقل
 اقل را دو انکس یا پنج دو می در پنج یا پنج در دو ده و موقوف
 و موقوف را در اصل مسند ضرب میکند موقوف ده اصل مسند
 در ده در شش قسمت میان ما دو عمل دیگر مانند یکی از برای هر فرقی را
 چه برسد و دیگر آنکه سرفرد فرقی را چه برسد و دیگر آنکه
 سرفرد فرقی را چه برسد اینجا طریقی است که مافی الیه سرفرد را در موقوف
 ضرب میکند و حاصل این ضرب را از مبلغ باو میدهم چنانکه معلوم شد
 اما عمل آنکه سرفرد فرقی را چه میدهم اینجا طریقی است که مافی الیه سرفرد را
 بر دو سن آن فرقی نسبت میکند و آن نسبت همانی کرده بموقوف از مبلغ
 میدهم چنانکه گذشت و هرگاه که باسفلاء فرقی نالی این باشد میگردد
 این سفلی مع مریوزینها و انکس برون مقدم است از غیر ذات سهم عصبیه
 و این مقدم سفلاء فرقی اول است مع مریوزینها و اینجا نیز مقرر
 است طریقی پس مفت عصبیه شود و مسند درین صین نیز شش است
 بر پنج مذکور و در عمل نسبت صح فرقی نیست میان این صورت و صورت
 فرقی این در سفلاء فرقی اول و در بانی اعمال نیز فرقی نیست بجز بوضع
 مفت در موضع پنج پس موقوف درین صورت چهارده باشد و مبلغ متساوی
 چهار و اگر باسفلاء فرقی ثالث این مقرر میگردد و آنکه ما تقدم فورا

از غیر ذات سهم عصبه پس اینجا نشن بنت عصبه کردند و تصریح نمایند
باین جور که نشن بنت را سه ابن اعتبار میکنند و گویم که چهار ابن متمم است
و مسئله درین نیز اثرش است بر پنج خور و بی تفاوت است در عمل نسبت
و در عمل تصحیح نیز همان طریق است و تفاوت نیست مگر در اینجا که میان سهمام
عصبیات و رء و سن ایشان درین صورت موافقه نصفی است پس میگویم
درین صورت که نصف رء و سن موقوف دو موقوف دو و موقوف
سز جا دو موقوف تا این زمان میان سهمام و رء و سن سه حال نظر میکردیم
بعد ازین میان رء و سن موقوف است چهار حال نظر میکنم تا این تفاوت
بینین رء و سن موقوف اولی دو و ثانیه نیز دو میان دو و دو تا این سرگاه
میان رء و سن و رء و سن موقوفات تا این باشد اینجا طریق است که اولی تا
نه اصل مسئله ضرب میکنیم احد تا این دو اصل مسئله نشن دوی در نشن
دوازده و نه التصحیح تا اینجا سه فرقیست اصل مسئله و نسبت که نشن مفروب
دو مبلغ دوازده و دو عمل دیگر ماند عملی که مرفوق را چه میرسد
و مرفوق مرفوق را چه میرسد اما عملی که مرفوق را چه میرسد چنانکه گذشت
و عملی که مرفوق مرفوق را چه میرسد نیز چنانست که گذشت لیکن اینجا مسئله
که نصفی است می آید بنا بر آنکه نسبت مافی الیه عصبیات بر همه سن ایشان
بفرض است پس هر یک از ایشان نصف مفروب و بهم مفروب دو
نصف او یکی پس هر یکی را یکی باید داد سرگاه که یکی را یکی بهم نظر باین
حقیقت راست می آید اما نظر بابیان اعتباری که در حقیقت هر یک دو بیت اند
که نصف متمم میشود سرگاه که در مسئله که نصف آید اینجا طریق است که
اقل پنج نصف را در اصل مسئله ضرب میکنیم اقل پنج نصف دو اصل مسئله
درین چنین دوازده تا میگویند مثلا دوی در دوازده بیت و چهار و نصف
تا اینجا پس چه معلوم شد اصل مسئله دوازده مفروب دو مبلغ تصحیح

بیت و چهار میان ما دو عمل دیگر مانند عمل که مرفوق را چه برسد و مرفوق
 مرفوق را چه برسد و این طریقتی بتکرار معلوم شد لیکن این را حاضر باید بود که
 درین بین ما فی الید مرفوق ضعیف ما فی الید گذشت است تا مناسب
 این عمل کرده شود و درین صورت بسط نیز کرده میشود یعنی این را در وقت
 ایستاد کرده میشود و سهیلاً برین قدر منت عصبه تحقق میشود و مسکله
 درین بین نیز همان شش است و عمل قیامت بطرف مذکوره است و عمل صحیح نیز
 بر وجهیست که گذشتی در صورتی که اولاً آنکه اینجا گفته میشود که نصف
 رءوس موقوف چهار موقوف و دو جا موقوف پنج دو موقوف و یکجا چهار
 موقوف ما این زمان میان سهام و رءوس سه حال نظر میکردیم بعد از این
 میان رءوس و رءوس موقوفات چهار حال نظر کنیم نظر کردیم میان ایشان
 قائلانی توافق فی تباین فی ملک تداخل سرگام که میان رءوس و رءوس
 موقوفات تداخل باشد طریقی است که اکثر اعداد در اصل مسکله ضرب کنیم
 اکثر اعداد ما چهار اصل مسکله شش چهار در شش بیت و چهار و نه التصحیح
 تا این زمان سه چیز معلوم شد اصل مسکله شش مرفوب چهار مبلغ بیت و چهار
 میان ما دو عمل دیگر مانند برینجی که مذکور شد و بعد العلم بالهواب

و فرغ ملک ذارم مرفوع منه عنق عله و بکون و لاء و ه کلمات نبات بکرتی
 نشون درینا را الح طریق تقسیم و شش درین مسکله اینست که نظر کرده میشود
 در ما اعطی اکثر در میان ما اعطی موافقه عشریه باشد چنانکه میان عدد سی بیت است
 از هر یک ما اعطی عشره گرفته میشود و مجموع ما خود را عصبه مرفوق کرده میشود
 و اگر موافقه خمس باشد چنانکه گرفته میشود و مجموع ما خود را عصبه مرفوق کرده
 میشود و علی هذا القیاس و اگر مبیانه باشد مجموع معطی معطیان را عصبه

فرض کرده میشود چنانکه یکی سه دارد و یکی چهار و یکی پنج دوازده عصبه
 فرض کرده میشود و گفته میشود که گانه که سه بنت ماند و دو وارد عصبه
 و اگر همانی باشد چنانکه هر یکی را پنج دوازده معطی هر یک را یک عصبه فرض میکنیم
 پس اینجا سه عصبه فرض کنیم و طری موقت عشره در عصبه است که از آنجا
 مقدار اولی خط کرده میشود اگر ده ماند موافقه عشریه و اگر پنج ماند موافقه
 خمیه و قس علی هذا چنانکه از آنکه که سی است مقدار اولی که بنت است
 خط کردیم ده ماند با آنکه که بنت است مقدار اولی که ده است خط کردیم
 ده ماند پس میان ما اعطی موافقه عشریه مستحق شد پس از هر یک از سی بنت
 عشره گرفته نشود و بعد از این با خود عصبه فرض کرده شود عشرسی سه
 و عشریست و دو پس اینجا پنج عصبه فرض کرده میشود بعد از این میگوئیم که
 گانه که سه بنت ماند و پنج عصبه بین مسند از سه نشان ترکه سه بنت داریم
 و ثلث را بصیبات تا این زمان عمل است می کردیم بعد از این عمل تصحیح
 کنیم میان سهام و رد و س سه حالت نظر کنیم استقامه موافقه میانیه مافی الیه
 بنات دو رد و س سه دو بسه میان کل رد و س موقوف سه موقوفه
 مافی الیه عصبیات یک رد و س پنج یکی پنج میان کل رد و س موقوفه
 پنج موقوف پس دو جا موقوف یکی سه موقوف و یکی پنج موقوف
 تا این زمان میان سهام و رد و س سه حالت نظر می کردیم بعد از این میان رد و س
 در رد و س موقوفات چهار حال نظر کنیم چنانکه گذشت در بحث تشبیه
 رد و س موقوفه اولی سه و رد و س نشانی پنج بسه میان و هر گاه که میان
 رد و س و رد و س موقوفات میانیه باشد اینجا طری آنست که اصد اعداد را
 در دیگری ضرب میکنیم اصد اعداد سه و دیگری پنج بسه در پنج یا نژده و هو
 الحفر دی و مصروف را در اصل مسند که شد است ضرب می کنیم یا نژده
 در سه هبل و پنج و منه التصحیح یا اینجا سه جز معلوم شد اصل مسند سه مرفوع

پانزده

پانزده مبلغ جهل و پنج دو عمل دیگر مانند عمل که مرفوق را بر مرسد و مرفوق
 مرفوق را بر مرسد و این دو عمل شکار کدنت است در بحث تشبیه
 و ازین دو عمل در اینجا ظاهر میشود که مرفوق عصبه را چنین مفروب می رسد
 پس پنج جنس محقق شود ثلثه افلاس را با بگری که صاحب سه دینار است
 بدویم و چنین را بصوری که صاحب بیت دینار است بدویم پس گری
 از جهل پنج نیز نوزده تیر کرد و ده از جهت صاحب فرضی و نه از جهت
 تقصیب و صغوی ازین مبلغ شانزده تیر کرد و ده از جهت صاحب
 فرضی و شش از جهت تقصیب و ده دیگر بآل بنی داد شود که
 در استراظف ندارد و بیعت صاحب فرضی و اللہ تعالی اعلم بالصواب

فی قسمت التركات بین الورثة و الخواء فاضرب سهام کل وارث
 من الصحیح فی جمع التركة اذا كان مباينة ثم اقسیم المبلغ علی جمع التصحیح
 مثلاً تصحیح فوت شد از وی وارث ام ماند و زوج ماند و اخیان لابد
 ماند و ترکه ماند یا زده سکه اصل سکه شش عول شد و صحیح نیز از
 زیرا که ما فی الیdam یکیت و ما فی الید زوج سه و ما فی الید اخیان چهار
 سه جا میقیم بعد ازین میگویم که ما فی الیdam که یکیت در جمع ترکه یکیت است
 ضرب میکنیم بر جمع این تصحیح که شش است با این طریق که ازین ترکه شش را قسمت میکنیم
 در مقابل این تصحیح می آید یکی در برابر یکی فدی می ماند سه دیگر یک این ترکه
 شش عن اعتبار میکنیم پس در برابر هر یک از اجزاء تصحیح مذکور که یکی از
 ترکه می افتد با سه عن پس ما را ازین ترکه یکی و سه عن میدمیم و ما فی الید
 زوج که سه است در جمع این ترکه یا زده است ضرب می کنیم و حاصل این
 ضرب را که سه و سه است قسمت میکنیم بر جمع این تصحیح با این طوری که سه و دو را

در مقابلت می آید پس در مقابلت یکی از این تصحیح چهارم افتد ما نیز یکی دیگر
 این یک دامت اعتبار میکنم و در برابر این تصحیح می آید پس در برابر یکی
 از اجزاء این تصحیح چهارم افتد و یک همچون پس از زوج و از این ترک چهارم یکی متن
 بدست پس از این ترک که حصه ام و زوج پنج و نیم تمام شود و ما فی الید سریک
 از این را که دو است ضرب میکنم در جمع ترک مذکور و حاصل این ضرب که
 بیست و دو است قسمت میکنم برین تصحیح برین وجه که شانزده را در مقابلت
 می آید پس در برابر سر یکی از این تصحیح دو می افتد شش دیگر می ماند سر یکی از این
 شش را قسمت اعتبار میکنم چنانکه گذشت پس در برابر سر یکی جزء این تصحیح
 دو افتد شش متن پس سر یکی از این را از این ترک دو تنگ و شش متن و بیست
 پس هر دو را چهارم و دو اذده متن داده شود که پنج و نیم میگردد
 و ترک مستوفی گردد

و اذکان بن التصحیح
 و ترک موافقه فاضل سهام کل و ارب عمل التصحیح فی وفق الزکر که هم قسم
 المبلغ علی وفق التصحیح فالطرح نصیب ذلک الکواریت فی الوجوه مثل
 صورت مذکور بر بعد بری که ترک دو اذده باشد از برای الکه میان
 مشت که مبلغ تصحیح اینست و میان دو اذده موافقه ربع است پس درین
 چنان ما فی الید سریک را ازورنه در ربع ترک که سه است ضرب میکنم و حاصل
 این ضرب را که بر ربع تصحیح دو است قسمت می کنیم و خارج آنرا باقی و از آن که
 ما فی الید اذده در وفق ترک ضرب کرده ایم میدهیم و اگر خواهم که از برای اینست
 ترک طریق آسانتر بدست آید ما فی الید سریک ازورنه را مبلغ تصحیح نسبت کن
 و باقی نسبت از ترک با و جبری ده خواه میان مبلغ تصحیح و ترک جابیه باشد خواه
 موافقه چنانکه ما فی الید ام یکی مبلغ تصحیح نسبت نسبت یکی بهشت متن پس او را
 از ترک که کم از ده است مثلا متن بدست پس حصه او از این ترک یک سکه و سه مثقال است
 و برین است زوج و اینچنین بعد از این بدانکه اگر در ترک که گری واقع شود

اقل مخرج آن کسر را در جمع ترک ضرب میکنم و حاصل این ضرب را که مبسوط گویند
 در بعد همین نوع مخرج را در مبلغ تصحیح ضرب میکنم و حاصل این ضرب را
 تصحیح مبسوط خوانند پس از این بدانکه مافی الید هر یک از واره‌ها را در ترک
 مبسوط ضرب میکنم و حاصل این ضرب را بر تصحیح مبسوط قسمت میکنم و آنچه در برابر
 پنج ازین تصحیح می‌افتد بان واره‌ای که مافی الید او را در ترک مذکور ضرب
 کردیم می‌دهیم چنانکه در صورت مذکور بر بند بری که ترک است پنج ملک
 و نلت ملک مانند اقل مخرج نلت را که سادت ضرب میکنم و بر جمع ترک
 و میگویم سه در بیت و پنج مضاف و پنج و سه در نلت یکی پس ترک
 مبسوط مضاف و نشت باشد و نیز همین مخرج را در تصحیح که نشت است
 ضرب میکنم و میگویم که سه در نشت است و چهار پس تصحیح مبسوط
 بت و چهار باشد بعد مافی الید هر یک از واره‌ها را ضرب میکنم
 در مضاف و نشت و حاصل این را قسمت میکنم بر بیت و چهار و آنچه در برابر
 یکی از بت و چهار افتد از مضاف و نشت مذکور بان واره‌ای که مافی الید
 او را ضرب کرده ایم می‌دهیم مثلاً مافی الید ام درین مسئله یکی را ضرب
 کنیم در مضاف و نشت حاصل نیز مضاف و نشت بعد این حاصل را قسمت کنیم بر بت و
 چهار باین تور که اول از مضاف و نشت در برابر هر یک جزء از بت و چهار
 سه آوردیم بعد چهار دیگر که بتانی مانند هر یک را پیش سدهس مختیار کنیم
 بت و چهار سدهس حاصل شد یعنی ام را از ترک غیر مبسوط سدهس و سدهس
 و بهم باین تور که ترک مبسوط را که مضاف و نشت است نسبت کنیم تصحیح
 مبسوط که بت و چهار است نسبت او با و ثلثه اثنالی و سدهس پس معلوم
 شد که در برابر هر یک جزء و ازین بت و چهار جزء تصحیح مبسوط سه می‌افتد
 و سدهس ازین ترک مبسوط و بر همین مافی الید زوج که سادت ضرب کنیم در مضاف
 و نشت و قسمت کنیم بر بت و چهار در برابر هر یک بتانی افتد و سه سدهس

پس از زوج را از ترک غیر مبسوط است و پنج شکر و نشت شدات زنگ و سه
سدقن یک دریم و بر همین قیاس مافی الیه هر یک از این را که دو است
ضرب میکنیم در نصف او یعنی در برابر هر یک شش می افتد و دو سدقن
پس مجموع حصص افراد است و چهار یک باشد و نشت سدقن شش مدین
یک سکه و دو نشت پس بت و پنج سکه و نشت سکه که مجموع ترک بود
تمام شد با چنانکه شخصی فونت شد از وی زوج ماند و این را اب
و ترک یک دریم و نصف و ربع و نشت است از دو و نصف از چهار
اقبل خارج کرد را که نصف و ربع و نشت است که نشت است ضرب میکنیم
در کل ترک و میگوئیم که نشت در یک و نشت در نصف و نشت در ربع
و نشت در نشت یا نژده این ترک مبسوط است و در نصف چهار است
ضرب میکنیم و میگوئیم نشت در چهار سی و دو و این نصف مبسوط است
بعد از این مافی الیه زوج را که دو است ضرب میکنیم در ترک مبسوط که
پانزده است و وی در پانزده سی قسمت میکنیم سی را که بر نصف مبسوط
سی و دو است بواتین بدو این در برابر هر یک از سی و دو نصف
و ربع و نشتی و نصف نشتی می افتد پس زوج از ترک غیر مبسوط نصف
و ربع یکی و نشت یکی و نصف نشت یکی کرد و بر این قیاس مافی الیه هر یک
از این را که یک است ضرب میکنیم در پانزده و حاصل این ضرب را که
بین پانزده است قسمت میکنیم بر سی و دو در برابر هر یک از سی و دو
ربعی و نشتی و نصف نشتی و ربع نشتی می افتد پس هر یک از این ربع یکی
و نشت یکی و نصف نشت یکی و ربع نشت یکی کرد و از ترک غیر مبسوط پس
مجموع این نشتی و ربعی و نشتی و نصف نشتی که شد پس مجموع و نشت
یک دریم و نصف دریم و ربع دریم و نشت دریم که نشت پس ترک تمام شد
با چنانکه شخصی فونت شد از وی زوج و این ماند و ترک ماند

سدقن

نشت

یک در سهم و ثلث در سهم و پنجم در سهم اقلی خرجی که از وی ثلث
 و خمس برون آید یا نژده است یا نژده را ضرب میکنم در کل ترک
 و میگویم که یا نژده در یک و یا نژده در ثلث و یا نژده در پنجم
 است و سه و این ترک مسیوط است و نیز همین یا نژده را میکنم
 در صحیح و میگویم یا نژده در چهار قسمت و این نصیح مسیوط است
 مافی الید ترکی را در ترک مسیوط ضرب میکنم و حاصل از این نصیح مسیوط
 قسمت میکنم بوجین مذکورین و الله اعلم

اما فی القضا و الدیون فذین کل غرم بمنزله سهام کل وارث فی العلق
 و مجموع الدیون بمنزله النصیح اینجا طریق آیت است که نظر میکنم در دین
 و ایامان اگر میان این دیون موافقه باشد از ترکی و فقی میکنم و مجموع
 ما خود را با هم ضم کرده مبلغ نصیح اعتبار میکنم بعد مافی الید ترکی
 ازین دایمین را از مبلغ نصیح در جمع ترک ضرب میکنم اگر میان مبلغ
 نصیح و ترک جابیه باشد در و فقی ترک اگر میان ایشان و بر و فقی نصیح
 بر تقد بر ثانی قسمت میکنم و آنچه در برابر یکی می آید از جمع نصیح
 یا از و فقی آن بان دایمی که مافی الید او را ضرب کرده ایم میدسیم
 چنانکه شخصی فوت شد و از وی ترک ماند در سهم و سه دایم بود
 یک صاحب یا نژده در سهم و یکی صاحب طویلی صاحب پنج نظر کردیم میان
 دیون مذکور میان اینها موافقه پنجسی از ترکی و پنجمی که فقیه چینی یا نژده
 و خمس ده دو و خمس پنج یکی و با هم ضم کردیم شش حاصل شد و موافقه
 نظر کردیم میان شش و ده که ترک مذکور است موافقه نصف پس مافی الید
 ترکی از دایمین را در و فقی این ترک که نصف است ضرب کنیم و در و فقی
 نصیح که سه است قسمت کنیم و آنچه در برابر یکی از اینها آید بدان ترک

در سیم چنانکه ما فی الیهد صاحب پانزده سه ضربت کردیم و در ضیف
 ترک که پنج است سه و پنج پانزده قسمت کردیم پانزده را برابر
 صحیح که سه است در برابر هر یک ازین سه پنج افتاد پس ما اورا ازین
 ترک پنج در سیم دادیم و ما فی الیهد صاحب ده و ضرب کردیم در پنج
 دوی در پنج ده قسمت کردیم ده را بر سه در برابر هر یک ازین سه
 و نلث یکی افتاد پس ما بر سه و نلث یکی دادیم و ما فی الیهد صاحب
 پنج یکی ضرب کردیم در پنج یکی در پنج همین پنج قسمت کردیم پنج را
 بر سه در برابر هر یکی ده و نلث افتاد زیرا که هر یک از دوی

پنج را که پنج را که زاید بر سه است پس اعتباری کنیم

پس شش نلث حاصل شود پس در برابر
 هر یک از سه و نلث افتاد

پس ما اورا ازین ترک یکی

و دو و نلث دادیم

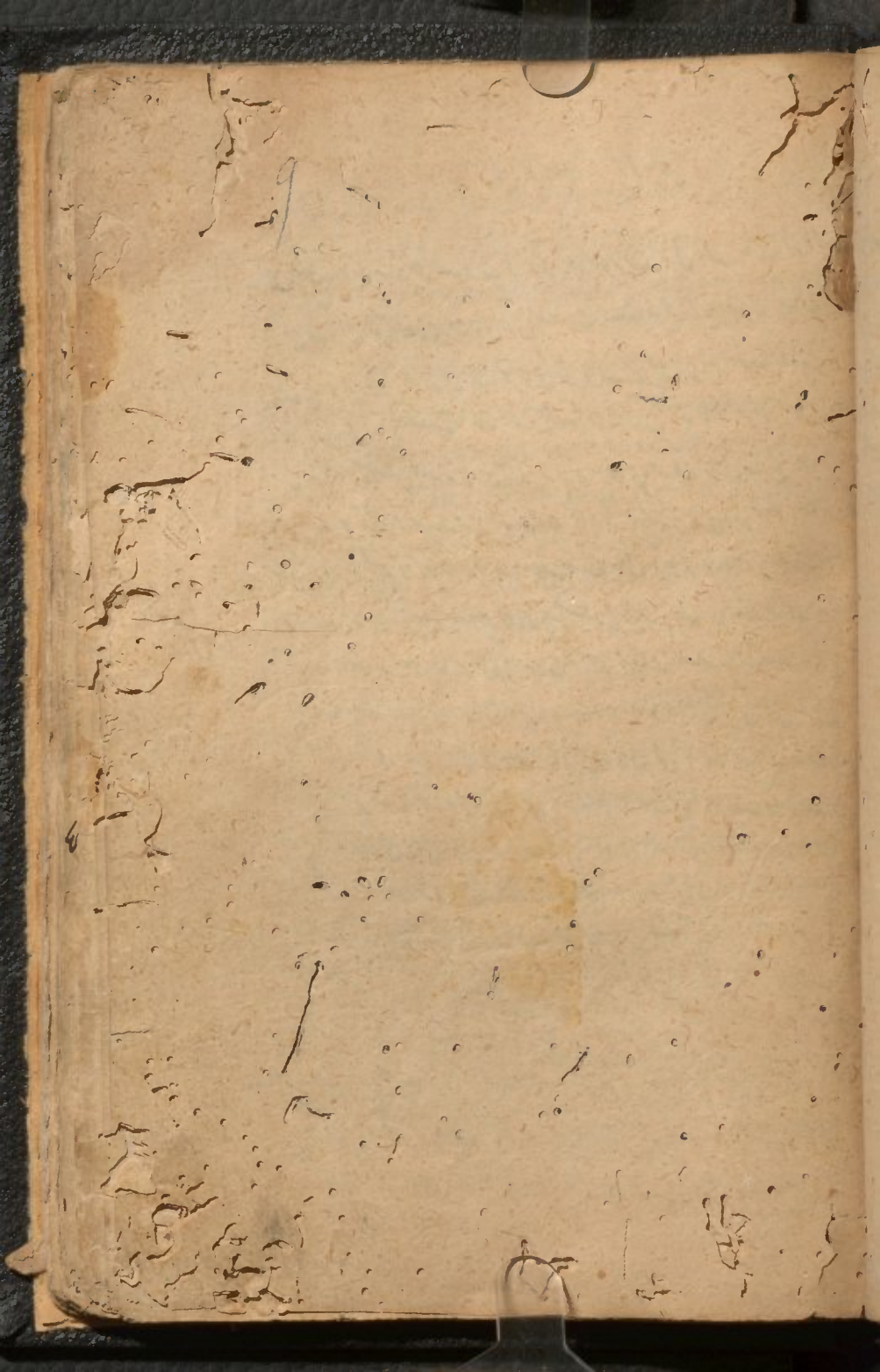
ترک تمام شد

والله تعالی اعلم

8

ترجمہ خاکینا

[Faint, mostly illegible handwritten text on a ruled page]



بسم الله الرحمن الرحيم م باطن

بدانکه یقین این مسئله چند صورت دارد و صورت اول آنکه ما سه نفره
 در سه صورت حق عدلی فریق اول نصف است و حق وسطای فریق
 و عدلی فریق ثانی نصف است و باقی نذر و نذر نگاه که در مسئله نصف
 باشد اقل فریق پوشش است نصف سه است سه را داریم عدلی
 اول سه سهمش یک است یکی را داریم نوسه سی فریق اول صحیح خواهد بود
 تا به معلوم شد که مسئله در نسبت هر نگاه که مسئله روی باشد ای طریق
 است که نظر کنیم در مسئله فرج لایر و علیه بیست یابی دیدم ج لایر علیه بیست
 بر علیه از دو جنس است هر نگاه که در مسئله ج لایر علیه نباشد و من سه
 از دو جنس باشد ای طریق است که سهم ایشان را مسئله ایشان سازیم
 ایشان چهار مسئله ایشان را چهار کردیم سه را داریم بعدای فریق اول و یکی را
 بوسطای فریق اول صحیح نوار بها تا این زمان عمل قیمت میدوم و بعد از این
 بقیه یکم سان سهام در دو س سه حالت نظر کنیم استعاده و موافقه و
 مانی اند عدلی فریق اول سه است و دو س یکی سه یکی سه ملاحظه ای
 مانی سه وجهی فریق اول صحیح نوار بها یکی است و دو س دو یکی بدو سیم
 مسا است هر نگاه که ما را دو س و سهام مسا باشد ای طریق است که
 آن سه سهم را ضرب کنیم در اصل مسئله دو س فرج اکثر علیه دو س و
 چهار دو را ضرب کردیم دو بار چهار با چهار دو و بیست بیست چند چیز
 سه چیز اصل مسئله که چهار است نضر و ج که دو س است و صحیح مبلغ که بیست
 اکنون دو علم دیگر طبایق مایه که نمی باید دانست یکی آنکه هر وقتی را چه نرسد
 آنکه هر فردی سهم فریق که میرسد ای طریق است اینست آنکه هر فریق چه میرسد

مانی البدی بر فریق را بمضروب می زینم آن مبلغ که حاصل آمد باقی قدری در پیوست
 در کما مافی البدی علی وجه فریق اول سه است سه رام زدیم بمضروب که در وقت
 محاسبه بار دو بار و بار سه شش دادیم بعدی بر فریق اول مافی البدی وسطای
 فریق اول صحیح بود همانگی است مگر را زدیم بدو یکبار بار دو بار یکبار
 دو شد دو را زدیم بر وسطای فریق اول صحیح بود اینها اطراف فریق دانش اینکه
 بهر فریق هر دو مرتبه گشت که مافی البدی بر فریق را بر روس آن فریق نسبت
 کنیم و آن نسبت مضروب بر یکس کنیم و از مبلغ بدیم مافی البدی علی فریق اول
 سه است روس یکی سه با یکی تلاسه امثال تلاسه امثال مضروب شش است
 شش را زدیم بعدی فریق اول مافی البدی وسطای فریق اول صحیح بود از اینها
 یکی روس ایشان دو یکی بدو نصف است بهر فریق ایشان یکی میدیم که شش است
 تمام می شود صورت دوم نسبت که وسطای فریق اول ماند صحیح
 مواردی در مرتبه وسطای فریق اول این ماند صحیح او سه است شش
 می شوند مثله از شش شده سه را زدیم بعدی فریق اول یکی را زدیم بر وسطای
 فریق اول صحیح بود از اینها دو ماند زدیم بعضیها تا این زمان کل قسمت میکردم
 بعد از این عمل تصحیح میکنم مساوی سهام در روس سه حالت نظر کنیم استقامت و ممانعت
 و ممانعت باقی البدی علی فریق اول سه است روس یکی سه یکی سه یکم غلط
 حاصلی المضرب مافی البدی وسطای فریق اول صحیح بود از اینها یکی در روس
 دو یکی بدو ممانعت کل روس موقوف دو موقوف مافی البدی بعضیها است
 در روس ایشان صحیح است و دو بیخ ممانعت است کل روس موقوف صحیح موقوف
 پس یکی دو موقوف و یکی صحیح موقوف شد تا این زمان مساوی سهام در روس
 پس حالت نظر میکردیم بعد از این موقوف روس در روس موقوفات چهار حالت
 نظر میکنم تا قبل توافق تا این دو را نظر کردیم بیخ ممانعت است بهر گاه که
 مساوی روس در روس موقوفات مساوی باقی اطراف آنست که اقل عدد

و در موقوفات رادر اکثر و شش ضرب کنیم پس دور این ضرب کردیم
 بار یک یا پنج بار دوده شد و به المصروب ده را ضرب کردیم حاصل شده
 که شش است و بار شش یا شش بار دوده نشسته شد و میزد
 انصاف شد جز در انتم اصل آمده معلوم شد شش مصروب معلوم شد
 و در تصحیح مبدع معلوم شد شش اکنون در میان ما ندو عمل دیگر یکی
 آنکه در اینیم که هر فریق چه برسد و دیگری آنکه هر فرد فریق چه برسد
 اما فریق دانستن آنکه هر فریق چه برسد است که مانی الید
 هر فریق را در مصروب زینم و مبدع بدیم مانی الید علیای فریق
 اول سه است سه را ضرب کردیم بد سه بار دوده بار سه برسی شد
 دادیم بعلیای فریق اول مانی الید وسطای فریق اول مانی
 یواز سه یکی است و مصروب ده یکی را زدیم بد یک بار دوده بار
 یک ده شد دادیم بوسطای فریق اول مانی یواز سه مانی الید
 عصبات دو ضرب ده دور اند زدیم در ده دو بار دوده بار دوه
 بیست شد دادیم بعصبات اما فریق دانستن آنکه هر فرد فریق چه
 برسد است که مانی الید هر فریق را بر و شش آن فریق نسبت کنیم
 و بدان نسبت مصروب قبلا کنیم در از مبدع بدیم مانی الید علیای
 فریق اول سه است شش یکی سه یکی ثلثه امثال هر علیای
 فریق اول را ثلثه امثال مصروب دادیم مانی الید وسطای
 فریق اول مانی یواز سه یکی را شش دو یکی بود نصف هر یک را نصف
 مصروب مبدعیم مصروب ده نصف مصروب پنج هر یک را پنج دادیم مانی الید
 عصبات دو را شش اینان پنج دو نیمه همین بس هر فریق این را از همین
 مصروب مبدعیم مصروب ده همین را چهار یکی را چهار دادیم

نیم

کتاب...

صورت سیم البین که در مرتبه وسطی
 فرق ثانی و وسطی فرق ثالث این ماند و درین صورت پنج دختر و یک پسر ماند
 چهار بار بدان محاسن نسبت بسط کردم هفت دختر شد مافی ابجد ایشان دو و
 ایشان هفت هفت بدو مابین کل رؤس موقوف هفت موقوف مافی ابجد
 وسطی فرق اول مع ح نواریها علی رؤس ایشان دو یکی بدو مابین یکی
 دو موقوف دو موقوف او جامه موقوف یکی دو موقوف و یکی هفت موقوف
 دو را نظر کردم هفت همانند است هر گاه که میان رؤس موقوفات مابین
 آنها مگر یکی باشد که آنی طریق است نه احد اعداد را بدیگری نظر کنیم
 اعداد دمی دو و یکی هفت اقل عدد رؤس را با اکثر عدد رؤس میزنیم
 دو را زدیم هفت دو بار هفت یا هفت بار دو چهار دهه و چهارده و
 هفت بار دو مابصل مگر که شش است چهار دهه بار شش یا شش بار
 چهار دهه هشتاد و چهار شد و منه ^{الضیحیح} سه چیز معلوم شد اصل مسئله که شش
 مضروب که چهار دهه است ^{بصیحیح} مصلح که هشتاد و چهار است نویسم ماند دو
 علی دیگر یکی آنکه دایم که هر فرق که هر فرق دیگری آنکه هر فرق که هر
 اما طریق آنکه دایم که هر فرق که هر فرق که مافی ابجد هر فرق
 را از مضروب کنیم و مصلح بدیهم مافی ابجد علمای فرق اول سه است
 مضروب مگر چهار دهه سه را زدیم ^{بصیحیح} چهار دهه یا چهار دهه مافی
 مصلح و روشد ادم علمای فرق اول مافی ابجد وسطی فرق اولی مع
 نواریها یکی مضروب چهار دهه یکی را زدیم در چهار دهه یک چهارم که را زدیم
 یوسطی فرق اول مع ح نواریها مافی ابجد عصاف دو مضروب چهار دهه دور
 زدیم چهار دهه دو بار چهار دهه یا چهار دهه بار دو و هشتاد و هشتاد
 بعصاف اما طریق دایم که هر فرق که هر فرق که مافی ابجد

در چهار دهه

بگو

هر فرق را در حدس آن فرق نیست کنیم و مان نیست مضروب را تقاسیم کنیم
 و سطح بدیم ما فی البدعی فرق اول سه است سه یکی مثلاً سه اشال اول
 بس ما فی البدعی فرق اول را مثلاً سه اشال مضروب را دم مضروب چهار
 سه مثل مضروب حمل و دو و اعم عدای فرق اول ما فی البدعی وسطای
 فرق اول محمول را با یکی است و کوس ایشان دو یکی بد و نصف است
 بس هر یک را نصف مضروب سدسم مضروب چهارده نصف او هفت است
 هر یک را هفت تیر و ادم ما فی البدعی مضروب دو کوس ایشان هفت دو
 هفت سبعین بس هر یک را سبعین میدهم مضروب چهارده است دو
 شش و چهار می شود هر یک از هفتم مضروب تیر میدهم صورت
 چهارم است که ما بینلای فرق ثالث که در برابر او بیج کس نیست
 این مانده و در صورتش دشر می شود و یک بس و این صورت را بعد
 طریقی بقیه می توان کرد بطریق اختصار و بطریق بسط اختصار است که
 دو دفتر را یک بسر اعتبار کنیم و بسط آنکه یک بسر را دو دفتر اعتبار کنیم و علی
 اختصار را اصل اعتبار کرده اند اما اول تصحیح مسئله طریقی اختصار
 کنیم بینلای فرق اولی ثالث مانده لا یوارها احد ما شش دشر و یک
 بسر و اختصار بدان مکن اختصار کردیم شش دشر را سه شش کردیم چهار
 سه شش ما فی البدعی ایشان دو کوس ایشان چهار دو چهار مرافقه
 نصف نصف کوس در قوف دو موقوف دو جامو قوف شایلی دو
 و یک جای دیگر دو دورا نظر کردیم بدو و مثله یک دورا ضرب
 کردیم باصل مسئله که شش است و چهار شش دوازده منه تصحیح
 سه ضرب معلوم شش اصل مسئله که شش است و مضروب که دو است
 و تصحیح بیخ که دوازده است اکنون حصه هر فرق را حد کنیم
 ما فی البدعی عدای فرق اول سه زدیم دو که مضروب است

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including some illegible characters and a small diagram.

Handwritten notes at the bottom left corner of the page.

دوم بیسای فریق مافی البد وسطای فریق اول مع مز نوازها
دوم در دو که مضروب است دورا دوم بوسطای فریق اول مافی ایله
حصات دو ضرب کردم دورا در دو چهار مع دوم بخصات کنون حصه
هر فریق را سازم مافی البد وسطای فریق اول سه است را پس کلی بیسای
ثلاثه مثال مضروب اوله امسال مضروب شش و دوم شش را بعلت
فریق اول مافی البد وسطای فریق اول مع مز نوازها کلی است و در دو که
اشاخه دو یکی بدو نصف است هر یک را نصف مضروب و در مع
مضروب یکی دو نصف او یکی هر یک را یکی و دوم مافی البد خصیات دو
دوس اشاخه چهار دو چهار نصف است هر یک را نصف مضروب شد
مضروب دو نصف او یکی هر یک را یکی و دوم هر یکی است و در اشخه
یک و یکی یکی مستقیم است در دوس و قطران دوست و سهم یکی است یکی
بدو در مسئله که کسر آمد و کسر مضیف آمد آخاطرین آنست که اقل
مخرج نصف را در اصل مسئله ضرب کنیم اقل مخرج نصف دو اصل مسئله
دوازده دورا دوم در دوازده بست و چهار شد و مخرج به
چیز معلوم اصل مسئله که دوازده است مضروب که در است مخرج مبلغ
که بیست و چهار است کنون میان ماند و بعلل دیگر یکی آنکه دانم کثیر
فریق سه مرسد دیگر آنکه دایم که هر فرد فریق سه حکم می رسد ایها
مطلق دانستن آنکه هر فریق که مرسد آنست که مافی البد
فریق را از اصل مسئله و دوم مخرج است اول است در مضروبیم

و مبلغ بدیم مافی المدهای فرق اول شش مضروب دو شش را زدم
 بود و باز ده شد و ادم سلمای فرق اول مافی المدهای وسطای فرق
 اول دوست و مضروب دو و در زدم در دو چهار شد و ادم
 بوسطای فرق اول مع ح لوارها مافی المدهای چهار مضروب
 دو چهار را زدم در دو چهار دو هشت شد و در میان آنکه هر فردی
 در هر فردی شش که مافی ابده فرق را در هر کس این فرق نسبت کنیم
 میان شش یکس کنیم و مبلغ بدیم مافی المدهای فرق اول شش
 را اسی یکی شش سلی سته امثال بس سلمای فرق اول راسته امثال
 مضروب بدیم مضروب دو شش مثل مضروب دو و باز ده و باز
 ده و ادم سلمای فرق اول مافی المدهای وسطای فرق اول مع ح لوار
 دوست را اسی اسیان مع دوست دو بد و مثل بسی هر یک را مثل مضروب
 بدیم مضروب دو هر یک را دو و ادم مافی المدهای چهار مضروب
 روس ایشام مع چهار است چهار چهار مثل است بس هر عصبه را
 مثل مضروب بدیم مضروب دو است مثل مضروب بدیم دو بس
 هر یک را در زدم هر را دو و هر چه ضر را یک تر رسید اما ح
 اسی شده که بطریق سبط کنیم سلمای فرق اول تا لث مانند
 لوارها اجد با شش در هر مانند یک بس هر یک بس را بسط کنیم
 و در دفتر سیمینت پنفت عصبه شدن مافی ابده عصبه دو
 و اسی ایشام چهار دو و چهار مرقه نصف روس فراموش بدیم

دست

السلام

چهارم را که چهار است باصل شد که شش است فرب کردیم
 چهار شش یا شش چهار است و چهار شد و منه النص از اینجا
 جز معلوم شد اما معلوم شد که شش است مفروب که چهار است
 نصیح مبدع که بست و چهار است اکنون دو عمل دیگر مانند که هر فریق
 هر فریق هر دو دیگر که هر فریق هر دو فریق اما طریق آنکه هر فریق هر دو
 است که مانی الید فریق را در مفروب و نیم مبدع بدیم ما الید علیای
 فریق اول است و مفروب چهار است و در چهار زدیم چهار با آنها
 رسد و از ده شد و ادیم بعلیای فریق اول ما الید وسطای فریق اول
 معنی یواز همایی است و مفروب همایی را در چهار زدیم بوسطای فریق
 اول معنی یواز همایی الید عصبات دو است و مفروب چهار در
 زدیم در چهار دو بار جمایا چهار بار و در هشت شد و ادیم به عصبات
 و اما طریق آنکه هر فریق هر دو شد است که مانی الید هر فریق که را بر و س
 آن فریق است نیم و آن است مفروب که مانی الید علمای فریق
 اول سه و سلی سه یکی تلاقی اتمال است پس اثر مطالعه الیای مفروب مبدع
 مفروب چهار است و سه مثل او دو بار و دو از ده را و ادیم بعبای فریق اول
 مانی الید وسطای فریق اول معنی یواز همایی است و در سلی است که یک بدو
 ضیافت است هر یک را نصف مفروب سه هم مفروب چهار است نصف او دو
 هر یک را دو تر و ادیم مانی الید عصبات دو است و در سلی است که یک بدو
 هشت ربع است پس هر یک را ربع مفروب سه هم مفروب چهار است
 ربع او یک است و ادیم هشت و سلی مشکه که در کلمات در و که به باشند
 و در جات ایشان مختلف باشد مشکه تشبیب شوند و سلف در نقت

چهار و ادیم

در این دو در اصطلاح ذکر نبات و اختلاف درجات گفته اند در اصل نبات
 در اول آن ۱۲ و از این شاعراست قصه در اندک جوانی تمام مردم گوش کنند قصه و در علم
 شایع شده که در فاندان مسجد راه بزم منت دادن قصه را از زیر که زیرا که
 حکمت و ذوق و حسن این مسئله نیز می شود در حق و در مکه میل میکند
 که چهارم از آن چهار قسم شده روی است که در مسئله می لایرد علیه
 باقی و نیز بر دوازده و حسن که باقی یا از سه حسن باقی می لایرد علیه
 که مسئله ایشان را از این است که در وجه و ام و بنت و بنت این جنس را
 بر دوازده از اقل پنج خوش بدسم و مسئله می لایرد علیه را از سهام ایشان
 که در اینیم اگر ما باقی فرض می لایرد علیه بر مسئله می لایرد علیه سقیم باشد
 پنجم و آن در یک صورت است که در کوزه و در ربع جدات و سته
 اجوات مسئله از یکی باقی ماند معلوم می که مسئله در سیت هر گاه که مسئله
 روی باشد و در مسئله می لایرد علیه باقی و در مسئله از دویس باشد
 طریق است که مسئله ایشان را از مسئله کنم فرض می لایرد علیه را از اقل
 خوش بدسم که کم است یکی در دم بر دوازده مسئله می لایرد علیه را از سهم ایشان کردیم
 که سه است ساطر که گفته او می تلاشه از اکان ملث و سدس بعد از آن باقی
 فرض می لایرد علیه که سه است نسبت کنیم بر مسئله می لایرد علیه که سه است نسبت کنیم
 این در نان عمل نسبت کردیم بعد از آن عمل تقسیم کنیم میان سهام و در دویس نسبت
 نظر کنیم که فایده باقی السد و وجه یکی را س یکی سقیم مانی السد جدات یکی دویس
 چهار یکی چهار مانه مانی السد اجوات سه دویس شش دویس مانش موافقه
 تقسیم تقسیم دویس سو فوف چهار را نظر کردیم سه مایه زدیم در سه م
 و در المصروف زدیم در اصل مسئله که چهار است اکم فینه الصبیح میان ما دو عمل
 دیگر ما را ذکر ما و اگر سقیم باقی قاضی فرض می لایرد علیه را مسئله
 ما در علیه ضرب کن جمع مسئله ما در علیه را در مخرج فرض می لایرد علیه
 تا مایه مخرج الفرقین که از ربع زوجات و سته نبات و سته جدات مسئله

فرض م

در این دو در اصطلاح ذکر نبات و اختلاف درجات گفته اند در اصل نبات
 در اول آن ۱۲ و از این شاعراست قصه در اندک جوانی تمام مردم گوش کنند قصه و در علم
 شایع شده که در فاندان مسجد راه بزم منت دادن قصه را از زیر که زیرا که
 حکمت و ذوق و حسن این مسئله نیز می شود در حق و در مکه میل میکند
 که چهارم از آن چهار قسم شده روی است که در مسئله می لایرد علیه
 باقی و نیز بر دوازده و حسن که باقی یا از سه حسن باقی می لایرد علیه
 که مسئله ایشان را از این است که در وجه و ام و بنت و بنت این جنس را
 بر دوازده از اقل پنج خوش بدسم و مسئله می لایرد علیه را از سهام ایشان
 که در اینیم اگر ما باقی فرض می لایرد علیه بر مسئله می لایرد علیه سقیم باشد
 پنجم و آن در یک صورت است که در کوزه و در ربع جدات و سته
 اجوات مسئله از یکی باقی ماند معلوم می که مسئله در سیت هر گاه که مسئله
 روی باشد و در مسئله می لایرد علیه باقی و در مسئله از دویس باشد
 طریق است که مسئله ایشان را از مسئله کنم فرض می لایرد علیه را از اقل
 خوش بدسم که کم است یکی در دم بر دوازده مسئله می لایرد علیه را از سهم ایشان کردیم
 که سه است ساطر که گفته او می تلاشه از اکان ملث و سدس بعد از آن باقی
 فرض می لایرد علیه که سه است نسبت کنیم بر مسئله می لایرد علیه که سه است نسبت کنیم
 این در نان عمل نسبت کردیم بعد از آن عمل تقسیم کنیم میان سهام و در دویس نسبت
 نظر کنیم که فایده باقی السد و وجه یکی را س یکی سقیم مانی السد جدات یکی دویس
 چهار یکی چهار مانه مانی السد اجوات سه دویس شش دویس مانش موافقه
 تقسیم تقسیم دویس سو فوف چهار را نظر کردیم سه مایه زدیم در سه م
 و در المصروف زدیم در اصل مسئله که چهار است اکم فینه الصبیح میان ما دو عمل
 دیگر ما را ذکر ما و اگر سقیم باقی قاضی فرض می لایرد علیه را مسئله
 ما در علیه ضرب کن جمع مسئله ما در علیه را در مخرج فرض می لایرد علیه
 تا مایه مخرج الفرقین که از ربع زوجات و سته نبات و سته جدات مسئله

مانند
معلوم شد که مسدود نیست و غیره بر عدله بهشت
مستند از دو جنس است بنام شده اشیا را از مسکینین کنیم فرض کنیم
بر علیه را از اقل محشش ندیم که ۸ است یکی دادم بزوجه مسکله
کردن آن را از سهام ایشان کنیم که بیچ است سایر بلکه نیست که او من
ضمه ادا گمان نشان و سگس بعد از آن باقی بهفت را قسمت کنیم بر مسکله
بر عدله که ل است معنی بیچ مساویه زدیم جمع مسکله من سرد عدله
در مخج فرض می لار سرد عدله که بهشت است بیچ در بهشت کنیم چهل سنور
و بهر لامل همان مالک کل مانند که می یابد است که من لار سرد عدله هر میرسد
و من سرد عدله هر میرسد طریق بلکه من لار سرد عدله هر میرسد است که
مانی اید او را در مسکله می سرد عدله ترین مانی اید زوجه یکی زدیم در بیچ
بیچ را دادم با نشان و من سرد عدله هر میرسد است و است که
مانی اید ایشان را در مانی مخج فرض می لار سرد عدله ترین و ما او زدیم
مانی اید کاحالات یکی زدیم در سنت دادم با ایشان مانی اید بیانات
چهار زدیم در بهشت نیست و بهشت شد دادم با ایشان تا این زمان
عمل قسمت میزدیم که مانی اید زوجهات بیچ ز کوس چهار میانها چهار
موقوف مانی اید جدات هفتاد و کس شش موقوف مانی
اید بیانات ۲۸ ز کوس نه میانها نه موقوف یکی چار موقوف
و یکی شش موقوف و یکی نه موقوف تا این زمان الح سلبه
میان حاد و شش موقوفه یعنی بیض چار که دو است زدیم در
شش ۱۲ نظر کردیم به موقوفه ثلثی ثلث ۲ که کم است

زویم در نه که عوم شد بعد از آن زویم در اصل شد که چهل
 درجه افرا چهار را نطق کردم بنه ساینه چهار زویم در نه که عوم
 شد بعد از آن زویم در اصل شد که عوم است عشر
 کیریم سه در چهار دوازده که نهار و دو سیت شود
 آحاد که شش است زویم در چهل دو سیت
 چهل شمس چهار و چهار صد و چهل
 نمد فتنه ایتحقه اصل شد

چهل مفروض سنی اول روزات بنات

$\frac{1000}{112}$
 $\frac{110}{112}$
 لکم

زوحا	۱۸۰
بنات	۱۰۰۰
جدات	۲۲

باسم العذرا من الرحم **ق** اذا عرفنا هذا فنقول الوصية العظيمة
 انواع اربعة ان يكون الوصية بقدر الثلث او اقل والى ان يكون
 من الثلث واحازت الورثة والثلث اذا لم يحردوا والربع اذا جازوا
 ورد البعض اما بيان النوع الاول اذا اوصى بجزء من مال فحسب ذلك الجزء
 وادفع منه الجزء الموصى به واتم الباقي بسلام المصلحة فان استقام بها كما اذا
 اوصيت ثلث ما لها وتخلت زوجها واهلها وام فحسب الثلث وذلك
 اذا وقع منه الجزء الموصى به وذلك وانما يبق اثنتان يلقم على الورثة للثلاثة
 النصف وذلك سهم للثلاث الموصى وذلك ايضا سهم وان يستمع فانظر فان
 كان بين الباقي من الشئ وبين موصي الورثة موافقة فاضرب وفق موصي الورثة
 في الشئ بالمبلغ موصي الورثة في الوصية كما اذا اوصى بربع ماله وظل اخوان
 لاب وام واخوان لام فثلث الورثة ربع من ستة فحسب الربع الموصى به وذلك
 اربعة وادفع منه الجزء الموصى به بقية ثلثة فاقبها على موصي الورثة وذلك ستة
 والثلاثة لا يستعمل على الستة ولكن بينهما موافقة بالثلث فاضرب ثلث الستة
 وذلك اثنتان في اليدين وذلك اربعة يبلغ ثمانية فبها تصح المسئلة مع الوصية
 ثم اضرب الجزء الموصى به في المصروب وذلك اثنتان يبلغ اثنتان للموصى له واهلها
 ويكون ثلاثة في المصروب يبلغ ستة يستعمل على موصي الورثة لكل اخت لاب وام
 اثنتان واهلها اخت لام واهلها وان لم يكن بينهما موافقة فاضرب جميع المصروب في
 الشئ كما اذا كانت الموصي اربعة باين خلف امرأة ابوين فاضرب جميع المصروب في الشئ
 يبلغ ستة عشر ثم اضرب الموصى به في المصروب يبلغ اربعة في الموصى له ثم اضرب الباقي
 يبلغ اثنا عشر يستعمل على المصروب ويقس على اربعة الصدرة نظا يد يد ويمكن ان يشرع
 المسائل بطريق الجزء والمقابلة بان تصد عن المسئلة الاولى ما يتدفع منه ثلثة عشر يمكن ثلثة
 ما لا يقاوم لا للمصروب وذلك اثنتان فانثلث اذا كان معا ولا يسهم فالعالم ثلثة او

كل

كل المال ينصف أيا وزاد على عدله مثل نصفه يسبق المفاو لا ينهها ^{المال}
 الكامل معا ولا ثلثه فالمال إذا ثلثه وفي الثلث المثلثا من أن يأخذ مالا فذرع منه
 ربعه يعني يمكن ثلثه اربع مال معا ولا للصحة وهي ستة فكل المال بان تزيد على
 المثلثي ثلثه وتزيد على عدله أيضا ثلثه يسبق المفاو لا ينهها ^{المال}
 الكامل معا ولا ^{المال}
 على ثلثي منه فالمال إذا ثلثه وفي الثلث الثالث مان ملائمة مالا ولا يقع منه
 يسبق ثلث اربع مال معا ولا لاربعه ككل المال حيث الباقى وزاد على عدله
 مثل ثلثه يصير المال المثلث معا والثلثي وثلثه فالمال إذا ثلثه وثبتت فالمال ^{المال}
 واحد وثلاث وبالسطر يصير المال ستة عشر والاربعه بقى اثنا عشر يسبق على الصحة
 فان اوصى احد اجزاء والاخر كجز آخر فذرع عدد اجزاء من الجزان لغير الباقى وادفع منه
 الجزان الى اوصى لها واقم الباقى على المصحوب كما اذا اوصى بثلثي ماله والاخر بثلثي ماله
 فذرع عدد اجزائه من المثلثي وثلث اربعه اذ دفع منه الجزان وبها ثلثه عشر من ستة
 وعشرون فاقبته على المصحوب فان اوصى لأخر بثلثي ماله فذرع عدد اجزائه من الجزان
 ومن الباقى الى الثاني فادفع منه الاول وادفع من الباقى الى الثاني واقم الباقى الى
 على المصحوب كما اذا اوصى بسدس ماله فذرع بعشره يسبق من المال فذرع دالسه ^{المال}
 عشر وذلك ان عشر اذ دفع منه السدس بقى عشرة اذ دفع منها عشره بقى تسعة ^{المال}
 على المصحوب واما بيان النوع الثاني وهو مثل الاول واما بيان نوع الثالث اذا
 اوصى بأكثر من الثلث والورثة لم يفرق واقم ثلث المال من الموصى لهم على سهام
 الوصية وبقاى المال بين الورثة على سهامهم كما اذا اوصى بتسعة ماله ولاجر بثلاثة
 اثمان ما يسبق من المال وحلب ابومن وثلثه بنيمان فبها الوصية او بوقا وثلث
 اذ على اربعة الموصى له الاول سهم وللثاني ثلثه واقم ثلثي المال وذكر ثمانية
 على سهام الورثة وذلك ثمانية عشر والثمانية للاحقهم على ثلثه لا ينعى على ثمانية
 عشر ولكن بعضها موقوفة بالانصاف فاقرب نصف المصحوب وذلك ثلثه المالا وذلك

فانصها

الاولى من خمسة مائة الى ثمان مائة
الاولى من ثمان مائة الى ثمان مائة
الاولى من ثمان مائة الى ثمان مائة

اثني عشر مبلغ مائة وثانية فمها يصح المصدق ارب نصيب من كان له ثلثي المال
والصحيح عباينة فارب جمع المصطلح في المال ثم ارب نصيب من كان له ثلثي من سهام الارواح
للصحيح جمع المصطلح ونصيب من كان له من المصطلح في جميع ثلثي المال فهو نصيبه كما
اذا حلف امرأه واما واخذت الأم وولادها فلهن ثلثة عشر مائة ثلثي المال
وذلك ثمانية وبين ثلثة عشر ثمانية فارب ثلثة عشر في المال يوجد ذلك
فخصه اثنا عشر مبلغ مائة وستة وقسم منها يصح المصدق واما سائر النوج الارب
اذا اجاز بعض الورثة ورد البعض فمن لم يجز فالثلث جائز عليه ومن
اجاز كان ذلك في حصته فصح المصدق على تقدير الاجازة ثم قطع المصدق على تقدير
الرد كما اذا اوصى بثلثة اعشار المال ولا يحكم له وحلف ابنه فما جاز احد
الوصيتين ورد والاخر فصح تقدير اجازتها الوصيتين للموصي له الاول ثلثة
عشرون وثلثا اثنان والباقي من الثلثين الاصلين نصفين ويصح المصدق من
عشرين وعلى تقدير رد ما الوصيتين الثلث بين الموصي لهما على خمسة
ويصح من خمسة عشر فلان المثلثان موافق بالحق فارب خمس احداهما في جميع الاولى
يبلغ ستين مائة المثلثان الثلث سالم لهما بغير اجازة وهو عشرة وثلاثون
لها الا الوصيتين سدس المال وعشرة فلها نصف ذلك وهو خمسة وهو خمسة عشر
فاجتمع لهما خمسة وعشرون فيقتسمان بينهما اقساما للموصي له الاول خمسة عشر
وللثاني عشرة وللثالث اربعة عشر ولرابع ثمانية عشر ولخمس عشرة وللسادس
موافقة بالحق فخصر المال الا خمسة قاطع لكل واحد خمس نصيبه ولو حلف ثلثة
بنين فاجازوا حلقهم ابو صديق ورد اخواه والمثلث بحاله فعلى تقدير الاجازة
يصح من ثلثين وعلى تقدير الرد والحق من خمس واربعين وبنينها موافقة بجزء من خمسة عشر
فارب وبق اقسام في جميع الاخرى يبلغ تسعين فيصد يصح المثلث بالثلث
سالم لهما بغير اجازة وهو ثلثون بق لهما تمام الوصيتين خمسة عشر فلها

ثلث

عشره وثلث وهد حصه الحير فاجتمع لها خمسة وثلثون يكون بينهما اثنا عشر للثلاث
احد وعشرون وثلثا اربعة عشر ولكل واحد من الابنين الرايين عشرة
وثلثا لغيره عشر ولو اجاز اثنان منهم ورواها ثلث بن لثوم لها اربعة
ابوين ثلث عشرة فلها ثلثا ذلك حصته الابنين الميرين فاجتمع لها اربعة
بها اثنا عشر وللبن الاكبر عشرة ولكل واحد من الابنين الميرين عشرة
والملك اعلم بالصواب

بأنه يجب على السؤال ما هو
سواء المدد المدد المدد

قال ابن الجني حقا من الاشياء ثابتة والبعث
بأنه لو قالوا ما هو المدد المدد المدد

محقق خلافا للسطوة ثم اسباب العلم للمحقق ثلثة احوال
وهو العلم بالاشياء المدد المدد المدد

والعلم الصادق والعقل فاحول من حسن السمع والبصر
والشم والذوق واللمس وبكل حاسة فما يوقف على ما
العلم من الاشياء المدد المدد المدد

والعلم الصادق على نوعين احدهما الجزئية المستوارة وهو
العلم بالاشياء المدد المدد المدد

موجب للعلم الضروري كالمعلم بالملوك الخالية في الازمنة الماضية
العلم بالاشياء المدد المدد المدد

والبلدان النائية والتأخر الرسول المؤيد بالعبادة وهو
العلم بالاشياء المدد المدد المدد

العقل وهو سبب للعلم ايضا وما ثبت عنه بالبدنية فهو ضروري
العلم بالاشياء المدد المدد المدد

كالمعلم بان كل بشي اعظم من جردة وما ثبت بالاشياء لان فهو كسبابي
العلم بالاشياء المدد المدد المدد

والعلم بالاشياء المدد المدد المدد
والعلم بالاشياء المدد المدد المدد
والعلم بالاشياء المدد المدد المدد

وهو سبب العلم كالمعلم بالاشياء المدد المدد المدد
العلم بالاشياء المدد المدد المدد

العلم بالاشياء المدد المدد المدد

العلم بالاشياء المدد المدد المدد

العلم بالاشياء المدد المدد المدد

هو الالهام ليس من اسباب المعرفة بصحة الشيء وعند اهل الحق والعالم ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم هو الالهام
من زود الامراض على حصر الالهة السبعة

يجمع افراده بحيث اذ هو ايمان واعراض فالاعيان بالقيام

بذاته وهو اما حركت وهو الجسم او غير حركت كالجوهر وهو الجوهر
الذي لا يتجلى والحرض ما لا يقدر بذاته ويحدث في الاجسام
والجواهر كاللون واصولها والاكوان والطبعم والروائح
والله تعالى هو الواحد القادر على كل شيء

والله تعالى هو الواحد القادر على كل شيء

والله تعالى هو الواحد القادر على كل شيء

اليسع البصر الشئ المردي ليس بعرض ولا جسم ولا جوهر ولا

معقول ولا محدود ولا محدود ولا متبعض ولا متجز ولا مركب لان كل واحد من هذه الصفات المتعاقبات
لا يكون في نفس واحد

ولا عناه ولا يوصف بالآية ولا بالكيفية ولا يسكن في مكان ولا
لا يكون صفاته العباد وان عبادته

على زمان ولا يشبه شئ ولا يخرج عن علمه وقدرته شئ وله صفات

التي قايمة بذاته وهي لا اله الا هو العلم والقدرة والحياة

والتقوة واليسع والبصر والارادة والمشيئة والمفعل والمخلص والمرتق

صداق ربه على ما علمه الله ان الكرم من الخوف من

والكلام وهو متكلم بكلام هو صفة له اذ لم يكن ليس من جنس الحروف

ان هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

والاصوات وهو مضافة للسكوت والحسين والاذن والسبحانه وعلم

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

وهو متكلم بها امرناه محمدا والقرآن كلام الله تعالى غير مخلوق وهو مكتوب في

هو كلام الله تعالى

نفسه مصافنا محفوظ ببقائه وبربنا يستنقنا بجموع باذنا غير حال فيها

كروية المعطوف الموصوف

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

والكل من غير ان يكون عندنا وهو صفة الله تعالى اذ لم يكن ليس من جنس الحروف

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

وكل من اجوانه بوقت وجوده والارادة صفة الله تعالى

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

واجب بالفضل اذ لم يكن قائمه بذاته وبرؤية الله تعالى جازية في الاعتقاد ورد الدليل

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

بأشياء روية المؤمنين الله سبحانه وتعالى في دار الاخرة فترى لاني

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

مكان ولا يلا حقه من تقابله او اتمه في شعاع او شوت مسافة من البراني

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

ويشاهد الله تعالى مشيئة وحكمه وقضيه وقد تروى في العباد افعال

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

اختيارية يتأبون بها ويتأبون عليها والحس فيها برضا الله تعالى

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

والتيه ليس برضا الله تعالى ولا يستطعن مع العفل وهي حقيقه

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

والتيه ليس برضا الله تعالى ولا يستطعن مع العفل وهي حقيقه

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

والتيه ليس برضا الله تعالى ولا يستطعن مع العفل وهي حقيقه

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

والتيه ليس برضا الله تعالى ولا يستطعن مع العفل وهي حقيقه

الذي هو تام بالذات بقدره افعال الله تعالى من غير ان

والله تعالى خالق لا يخالق
والايمان والاطاعة والعبودية
كلها ما رادوا الله تعالى

والله تعالى خالق لا يخالق
والايمان والاطاعة والعبودية
كلها ما رادوا الله تعالى

التي يكون بها الفعل ويقع هذا الاسم ايضا على الاسباب والآلات
عندما استعملت

والجوارح وحق التكليف تقيد هذه الاستطاعة ولا يمكن العبد
ليس في وجوده وما يوجد في العلم في المصروف عقيب صرب انسان والآلات
بالموت عقيب التكاليف

في الرضا عقت كسر انسان وما اشبهه كل ذلك مخلوق الله سبحانه وتعالى
بالموت عقيب التكاليف

الاصنع للعبد في تكليفه والقول ميت باجله والاجل واحد والحرام
لا كزعم الكفر ان القدر اجلي العبد

رزق والحلال رزق وكل انسان يتوفى رزق نفسه حلالا كان
او حراما فلا يتصور ان يأكل انسان رزق غيره وما يأكل غيره من رزقه
وهذا هو الاصل في الرزق ان الله لا يضيع أجر من أحسن عملا ولا يظلم احد شيئا

والله تعالى يضل من يشاء ويهدي من يشاء وما هو الاصل للعبد فليس يجب
والله على كل امر حكيم

على الله سبحانه وتعالى وعذاب الكافرين ولتفتن عصاة المؤمنين وتنجيم
والله على كل امر حكيم

اهل الطاعة في القبر بما يعلمه الله تعالى ويديدهم ويسموا له عندكم
والله على كل امر حكيم

ثابت بالله لا يلهي السجدة والوزن حق والكتاب حق والبعث حق
والله على كل امر حكيم

والسؤال حق والخوض حق والطرط حق والنار والجنة حق والها
مخلوقتان موجودتان باقيتان لا يفتنان ولا يقين اهلها والكرة
والله على كل امر حكيم

لا يخرج اعبدا المؤمنين من الايمان ولا تدخلك في الكفر والله سبحانه وتعالى
والله على كل امر حكيم

طبعها هو و
انظروا
اجزائة بحسب
عنه

وهذا هو الاصل في الرزق ان الله لا يضيع أجر من أحسن عملا ولا يظلم احد شيئا

والله على كل امر حكيم

في اهل الكفاية...
 في الكفاية...
 في الكفاية...

لا يفر الشرك ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء من الصغائر والكبائر

وكذا يعاقب على الصغيرة والعفو عن الكبيرة اذا لم يكن عن اخلال

كبر والشاعة ثابتة للرسل والاخيار في حق اهل الكفاية بالمستحقين من الا

واهل الكفاية من المؤمنين لا يخلدون في النار والايمان هو الصدق بما جاء
 به الرسل من عند الله سبحانه وعالي الامم والارباب في انوار العلم والارباب
 لا يريد ولا يتقصر ولا يمان والاسلام واحد واذا وجد الصدق والاقوال

جاز ان يقول انا مؤمن حق ولا ينق ان يقول انا مؤمن اثار اللبس

والسجد قد يشق والشق قد يسعد والتقوى على العباد والشعيرة دون

الاسعاد والاسقا لانها من صفات الله تعالى ورسال الله سبحانه وتعالى
 ورسال الله سبحانه وتعالى رسلا من البشر مشرئ ومنذرين ومبينين

للمؤمنين ما يحسون اليه من امور الدنيا والدين وايدهم بالبركات

للمعادات وتقول الانبياء آدم عليه السلام واخذهم محمد عليه السلام وقدرهم

بيان عدوهم في بعض الاحاد يشد والماولي ان لا يقصر على عدوهم في البتة فقد

قال الله تعالى منهم من قصصا عليك ومنهم من لم يقصص عليك ولا يؤمن في ذكرهم

ان يدخل فيهم من ليس منهم او يخرج من هو منهم وكلهم كانوا ببلغر عن الله سبحانه

لا يفتنون بآمره لا يوصفون بذكوره ولا افرته ولقد تعال كتبته
 انزلنا على انبيائه وبنينا فيها ارحمه وولينا فيه وعيده ^{في كل ذلك الا انه لم يترك احد} المبرح
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في يعط شخص الى اليها ثم الى ما شاء الله تعالى
 من العاقبة وكرامات الاولياء حق فظلم الكرامة على طريق تقصير العاقبة
 للويل من قطع المسافة الميسرة في الهدى التي بسببها وطهور الطعام واللب
 واللباس عند الحاجة والمشى على الماء وفي المصالح كلام الحاد والنجار
 وانذ فاع المتوجه من البلاد وكفاية المصنوع الاعداد وغير ذلك من
 الاشياء ويكون ذلك موجه للرسول الذي طهرت هذه الكرامة
 لواحد من امته لانه ان يكون محققا في ديانته وديانته الاقرار ^{يظهر بان اولي صحبه}
 رسولنا وفضل البشر بعد نبينا ابو بكر الصديق ثم علي بن ابي طالب ثم عثمان
 واهل بيته ثم ائمة المؤمنين على المرتضى رضي الله عنهم ورضاهم عندهم
 المرتب والمخالفه ثلثون سنة ثم بعد ذلك نكثوا وابتعدوا المسلمين
 لا يدرهم من امام يقوم بتفقد احكامهم واقامة حدودهم وبتدبيرهم
 وتجهيزهم وشيخهم واخذ صدقاتهم وقهر المتعلمة والمنقصه وقطاع الطريق
 واقامة الحج والاعباد وقطع المنازعات الواقعة بين العباد وقبول
 الشهادات القائمة على الحقوق وترويح الصغار واكبار اللذات

20

يظهر بان اولي صحبه

التي موضع الحاد من
المدان حقا

الاولي لم وقية النعام وينبغي ان يكون الامام ظاهرا لا خفيا
 ولا منتظرا وان يكون من قدس ولا يجوز من غيرهم ولا يختص بشي
 واولاد علي رضي الله عنه ولا يشترط ان يكون معصوما ولا ان يكون
 افضل من اهل بيته ويشترط ان يكون من اهل الولاية سابقا
 تأدرا على تنفيذ الاحكام وخط حدود دار الاسلام واصناف
 المظلم من الظالم ولا ينزل الامام بالفسق والجور ويجوز
 الصلوة خلف كل بدو فاجر ويصل على كل بدو فاجر ويكون
 عن ذكر الصحابة الا بخير ويشهد بالجنة للعرش الجبرة الذي شرع النبي
 صل الله عليه وسلم بالجنة ويؤدى المسح على الخفين في الحج واليسر والاحرم
 فيزاد ثم ولا يبلغ ولي درجة الانبياء ولا يصل العبد الى حيث تستقر عنه الآ
 والنهي والفضوض على طواهرها والعدول منها الى معان يدعيها اهل الباطن
 الحاد وكثرت رد الفضوض كفو واجتال المعصية كفو والاستمانه بها كفو والآ
 على الشرع كفو والياس من الدعوى كفو والامن من الدعوى كفو وقصدت الدعوى
 بما جبره عن الغيب كفو والمعدوم ليس بشي زوني وعار الاجساد للاموات
 قد قدم عنهم نفع لهم والدعوى بحيب الدعوات ويقضى الحاجات وما اخر
 عليه الصلاة

١٠٠٠

٥٥٢

١٠٠

بنت عاتق

ام طلحه

$$\frac{1}{6}$$

$$\frac{1}{6}$$

عبد

اب خالد

ام حنین

$$\frac{1}{16}$$

$$\frac{1}{16}$$

وعد وواحد ثلثي و ١٦

طلحه المذكوره

اب بكر

طلحه

بنو حوضه

$$\frac{1}{16}$$

$$\frac{1}{16}$$

$$\frac{1}{12}$$

١٢٨ و ١٦ و ١٤

طلحه

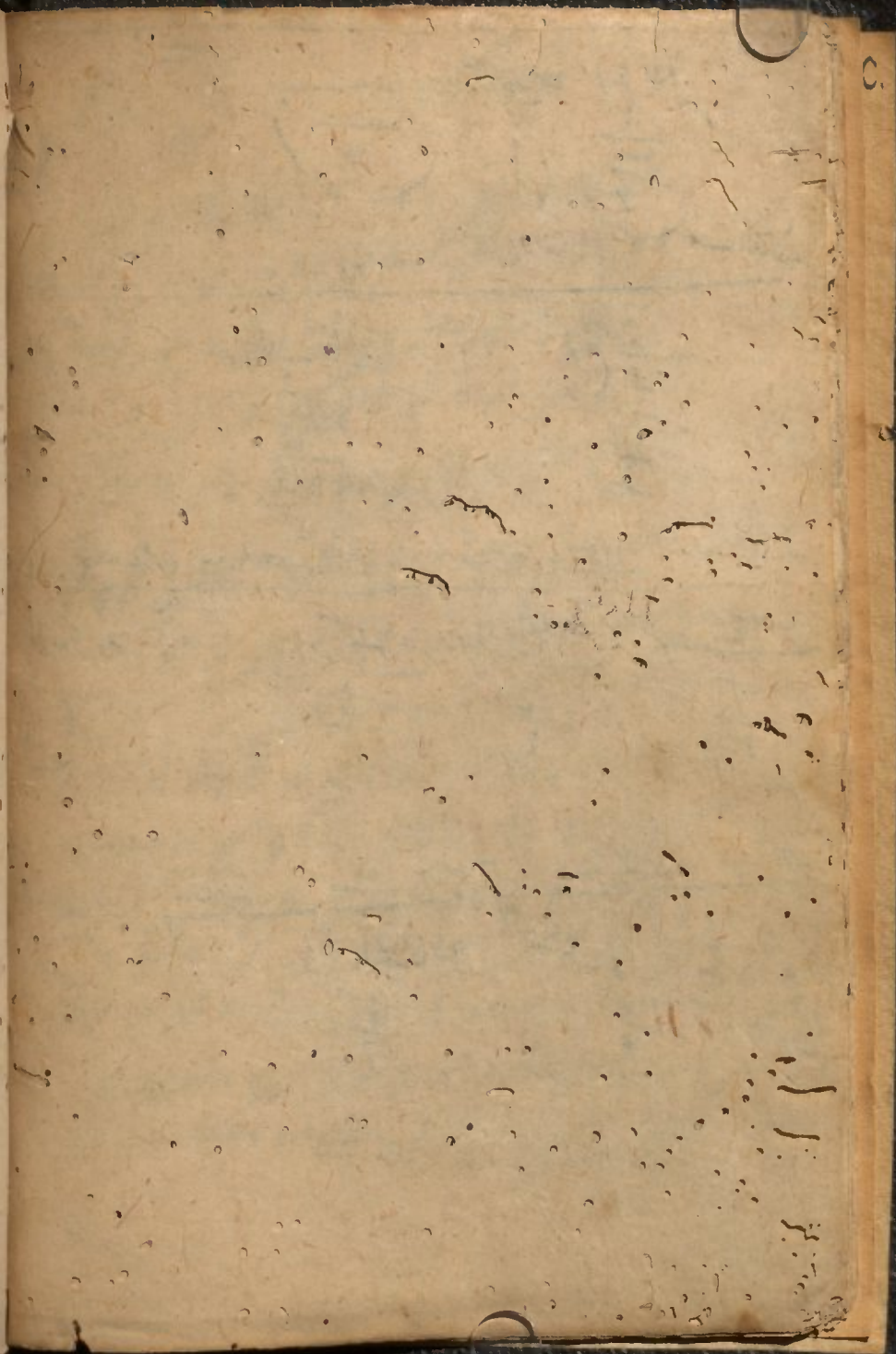
الحنيني فاضل

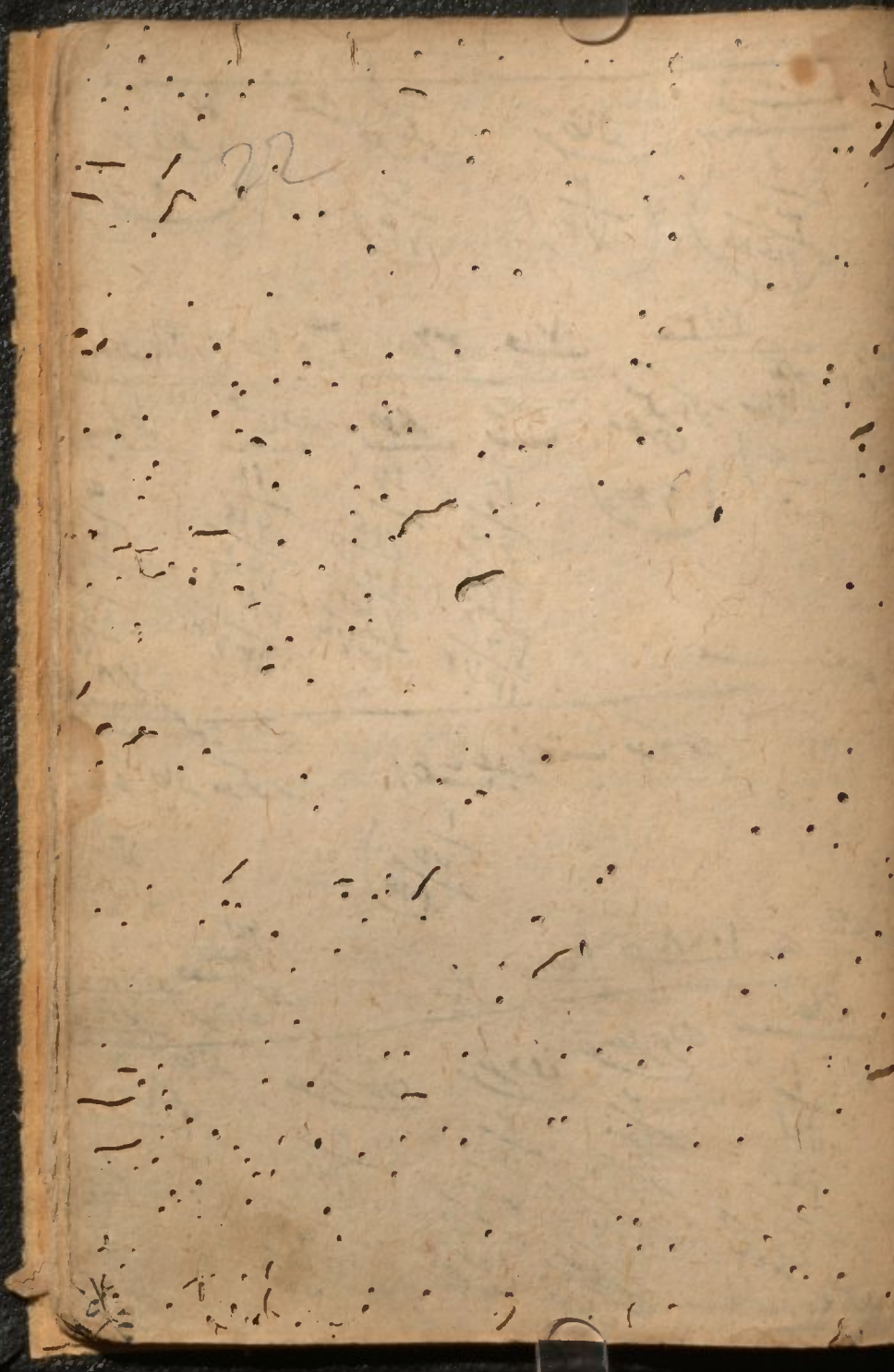
مثنى اصابع

$$\frac{1}{9}$$

$$\frac{1}{9}$$

خ قاسم





نوزاد ۲

بیکر ۲
(۷۲)

مخاله ۳
(۷۲)

زینب ۱
(۱۱۶)

نوزاد ۲، موافق ۳۶، و ۷، ۲۵

قائم ۷

عائشہ ۱۶

نور ۱۶

رفیقہ ۱۶

اخ عیسیٰ ۶

مکرمہ کور ۶

۹
۳۶
۱۲
۳۶
۱۷

۱۶
۶۱۶
۱۹۲
۱۶۸
۱۳۷۲

۱۶
۶۱۶
۱۹۲
۱۶۸
۱۳۷۲

۱۶
۶۱۶
۱۹۲
۱۶۸
۱۳۷۲

۶

اخ عیسیٰ تاند مذکور، افسانہ زینب مذکور

(۲)

(۱۱۶)

۱۰۰۸

۷۸، موافق ۶۰

نور، قائم

نور

نور

نور

نور

۱
۶۵
۱۹۵
۱۰

۲
۳۱
۳۹
۱۵۶
۶۲۱

۲
۳۱
۳۹
۱۵۶
۶۲۱

۲
۳۱
۳۹
۱۵۶
۶۲۱

۱
۶۵
۱۹۵
۷۶
۱۰

۱۰

مواضع رسمی
۱۹۰۵

بروز روز اول میل سردی
میل سردی

انعامان

۱۹۰۵

$\frac{1}{65}$	$\frac{1}{65}$	$\frac{1}{65}$	$\frac{6}{39}$
$\frac{26}{104}$	$\frac{26}{104}$	$\frac{26}{104}$	$\frac{106}{156}$

۱۲۰۹۶

۱۲۰۹۶

۱۲

میا

۱۹۰۵

بولا نذر

انعامان سردی

۱۲۰۹۶

$\frac{1}{190}$

$\frac{1}{190}$

$\frac{2}{39}$

و دولت ۹۷

۱۲۰۹۶

۱۲۰۹۶

۱۲

۱۹۰۵

انعامان

۲۹۲۵

۲۹۲۵

۱۹۰۵

۱۲۰۹۶

۱۲۰۹۶

۱۲۰۹۶

۱۲۰۹۶

۱۲۰۹۶

و احده و بقي ثلاث ركعات كيف يتم ما را سجدة
 اذ اتم الامام المسبوق بها وكذا بفتح الكسرة و السورة
 ثم يقوم و يصلي ركعة اخرى بفتح الكسرة و السورة
 ثم يقعد و يتشهد ثم يقوم و يصلي الركعة الثالثة
 بفتح الكسرة خاصة و يتشهد و يسلم كصلوة المنز
 و هو افرا في صوته و الغنوي عليه

كذا في المحيط و في الظهيرية النجاشية

انما يقع فيه ركعتين نمازا بسكتين او ركعة واحدة و ان
 و ارد جوبان متكلم في صورت وى ايت كسختف در نماز شام در
 سجدة اول امام را يا فت و افتد اوده امام را سجدة سلو شده
 امام سجدة سلو آورد و وقتن بجاي آورده و ان شخص مقفلا
 دو سجدة خانه خود را بدو التيمات تمام ميکنند سخن او را بنز
 سجدة سلو لازم آتد پس سجدة سلو بجاي آرد و يك
 سجدة ديگرا نیز بجاي آرد پس از تلاطم يكسبستش

مقفله تمام کرده صحیح مولانا محمد کون قاجانی

در آخر این یکی رکعت یا وقت تمام را
 کوه مخدوم رسیل خان امام را
 کوه از آن یکی دو سجده مقفلا بجای
 کوه از آن یکی دو سجده بجای
 کوه از آن یکی دو سجده بجای

کوه از آن یکی دو سجده بجای
 کوه از آن یکی دو سجده بجای
 کوه از آن یکی دو سجده بجای

24

و اولی در این کتاب
در بیان احوال و عیال
و اولی در این کتاب
در بیان احوال و عیال

از سر اصل اعداد اقل و اکثر
فایده و اینست مطلق

و اولی در این کتاب
در بیان احوال و عیال
و اولی در این کتاب
در بیان احوال و عیال

خطی است طوطی قاضی
دعوت است در این کتاب

در این کتاب در بیان احوال و عیال
خطی است طوطی قاضی

اولی در این کتاب
در بیان احوال و عیال

بعد از آنکه تمام است
در بیان احوال و عیال

Handwritten text in a cursive script, possibly Persian or Arabic, arranged in several vertical columns. The text is dense and appears to be a list or a detailed account.

Handwritten text in a cursive script, possibly Persian or Arabic, arranged in several vertical columns. The text is dense and appears to be a list or a detailed account.

خط عتبط ططا
مفتوح على راي لاد استند

جنته جوتج جرتلج

بعد از آمد مقام بيت

یکی از یکی مثل
یکی از دو نصف
یکی از سه ثلث
یکی از چهار ربع
یکی از پنج خمس
یکی از شش ششم

یکی از هفت سبع
یکی از هشت هشت
یکی از نه نهم
یکی از ده عشر
دوازده دوازده
دوازده دوازده

دوازده چهار نصف
دوازده پنج
دوازده شش
دوازده هفت
دوازده هشت
دوازده نه

دوازده ده
دوازده یازده
دوازده بیست
دوازده بیست و یک
دوازده بیست و دو
دوازده بیست و سه

دوازده بیست و چهار
دوازده بیست و پنج
دوازده بیست و شش
دوازده بیست و هفت
دوازده بیست و هشت
دوازده بیست و نه

دوازده بیست و ده
دوازده بیست و یازده
دوازده بیست و بیست
دوازده بیست و یک
دوازده بیست و دو
دوازده بیست و سه

دوازده بیست و چهار
دوازده بیست و پنج
دوازده بیست و شش
دوازده بیست و هفت
دوازده بیست و هشت
دوازده بیست و نه

دوازده بیست و ده
دوازده بیست و یازده
دوازده بیست و بیست
دوازده بیست و یک
دوازده بیست و دو
دوازده بیست و سه

دوازده بیست و چهار
دوازده بیست و پنج
دوازده بیست و شش
دوازده بیست و هفت
دوازده بیست و هشت
دوازده بیست و نه

دوازده بیست و ده
دوازده بیست و یازده
دوازده بیست و بیست
دوازده بیست و یک
دوازده بیست و دو
دوازده بیست و سه

دوازده بیست و چهار
دوازده بیست و پنج
دوازده بیست و شش
دوازده بیست و هفت
دوازده بیست و هشت
دوازده بیست و نه

صورة العول الى ثلثة عشر امرأة وام واختان لاب وام والى خمسة عشر اختان
لام والى سبع عشر ام مع بتولاد

26

بسم الله الرحمن الرحيم ^{سبع}
 و به

اخذ ثوب العالمين والصلوة على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين
 اما بعد فقير حقير في الضاعت لونه تين زاوية قباغت المفقور
 الى الملك العزيم محمد بن بابويه المشتهر بجان الملقب كد باغت بر حبر ابراهيم بن
 ان بود که بعضی از فضلا درس خواندند که فاضل بطریق امینان
 این کتاب را که بعضی از ورثه دو وصیت و بعضی دیگر دو دیگه را بعضی
 همه را زده کرده اند در میان آورد این بجا ره آن مستدرا تصحیح کرده
 بر حسب قواعد هند سطر نوشت تا مبتدیان را فایده آید و این بجا ره را بعد
 چیز یاد آرد و السلام علی من اتبع الهدی **بدا** که وصیت بر چهار قسم است اول
 یک جزوه و هبیت مقدار نیکت مال یا کمتر از آن دوم آنکه بیشتر از نیکت باشد
 و نیکت و ورثه اجازت کرده باشد سیوم آنکه ورثه محکم از اجازت نکرده باشد
 چهارم آنکه بعضی از ورثه بر اجازت کرده باشند و بعضی را اول آنکه مردی
 وصیت کرد بجز از مال خودش پس بکیر عددی را که مخفی آن جزو است و از آن
 عدد جزوه و وصیت کرده را بردار بانی مانده بر سهام و ورثه قسمت کن اگر
 مستقیم آید هر چه بر کسی همان باشد مثلا اگر زنی وصیت کرد بثلث مالش
 و بعد از آن فوت شود و از وی وارث شود بر زید و یک خواهر بر مادری
 زینب ماندند و پس از آن نیکت را که سه است بگیر و جزوه و هبیت را که یکی است
 بوجهی که در دو باقی ماند بر سهام زید و زینب مستقیم هر یک را یک نیکت
 باشد و اگر مستقیم نیامد پس مثلا کن اگر میان باقی از پنج و موهو از ورثه
 شواغقه یک نفر را در پنج و هبیت ضرب کن آنچه حاصل شود تقسیم کن
 و از آن باقی بماند

مثلا در دو و هبیت
 و دو و هبیت
 و دو و هبیت
 و دو و هبیت
 و دو و هبیت
 و دو و هبیت
 و دو و هبیت

از خوش نصیبی یا بد چهارگانه نشان نشانی است نصیب خواهان عینیت است
 و در نصیب خواهان مادران بعد از آن چیز وصیت را که در وقت از چهار
 موصی له بدهد پس که باقی ماند بر مسئله ورنه مستقیم نیست و لیکن بینها
 موافق با نیت است پس نیت نشانی که در وقت در چهار ضرب کن باشد یعنی
 پس بجز وصیت را که یکی است در مخرور و در وقت ضرب کن همان دو بدهد پس که
 بدهد و نیز باقی مانده را که سه است در مخرور ضرب کن نشانی میشود بر مخرور
 ورنه مستقیم است هر خواهی بر عینه را دو نیز و هر یک از خواهان مادر را
 یک تیر رسد و اگر بینها ماییت باز پس ضرب کن نشانی میشود ورنه با در
 قطع وصیت چنانکه مسئله ورنه چهار باز مثلا اگر مردی مرد و از وی یک
 موصی بر وی و یک زن حقه و پدر بکر و مادر طلق ماندند و بس مضمی اینها
 چهار بانه و مخرج و وصیت نیز چهار بس جز این جمع مضمی را در مخرج و وصیت
 نشانده نشود بعد از آن نصیب موصی له را که بیع است و آن یکی است
 در چهار ضرب کن همان چهار بانه موصی له بدهد و بعد از آن باقی را در مخرور
 ضرب کن دو آرد شود حقه را پس نیز و طلق را نیز پس تیر و یک را
 نیز پس تیر رسد **قسم نانی** بس عمل در وی مثل عمل در قسم اول است و اما
 بیان قسم سیوم اگر کسی وصیت کرد به بیشتر از نیت مال و لیکن قدر او
 اجازه نکرده اند پس نیت مال را قسمت کن میان موصی له هم بر سهام وصیت
 و نشان مال را همان ورنه بر وفق سهام ایشان مثلا اگر مردی وصیت
 کرد بیست و پنج مال و بخالد بیست و پنج مانی از مال و بعد از فوت او وارث
 پدر و مادر و سه پسر ماندند مخرج و وصیت نه نیز و بعد از فوت او وارث پدر
 و مادر و سه پسر ماندند مخرج و وصیت نه نیز و بعد از فوت او وارث پدر

از نیت بیشتر از نیت مال را قسمت کن میان موصی له هم بر سهام وصیت
 و نشان مال را همان ورنه بر وفق سهام ایشان مثلا اگر مردی وصیت
 کرد بیست و پنج مال و بخالد بیست و پنج مانی از مال و بعد از فوت او وارث
 پدر و مادر و سه پسر ماندند مخرج و وصیت نه نیز و بعد از فوت او وارث پدر

جری است در سیزده ضرب باید کرد و هر کس از مصححین در این
باید ضرب کرد و در این مسئله عمر را یک تری است در سیزده ضرب
کردیم همان سیزده است می رود ادیم و خال را سه تری بود در سیزده
ضرب کردیم کسی نه شد بخالد ادیم وزن را سه تری بود در
پنجاه ضرب کردیم است چهار شد با و ادیم و ما در زاد و قدر
بود در هشت ضرب کردیم شش شده با و ادیم و هر کس از
خواهران را چهار تری بود در هشت ضرب کردیم سه دو شد با و
ادیم بیان فصیح چهارم اگر وصیت از پاره از ثلث باشد
و بعضی از وصیت اجازه کنند تمام وصیت را و بعضی رد کنند تمام
را بس کسی که اجازه نگرده است وصیت در حق او در ثلث نادر است
و کسی که اجازه کرده است آن وصیت در حصه او مؤثر است پس
مسئله را بر تقدیر اجازه بصحح باید کرد بعد از آن بر تقدیر عدم اجازه
تقصی نماید که مثلا اگر مردی وصیت کرد بی غیر مالش از پاره
و خمس مال ببرد و بعد از فوت از وی دو سیر جانز یکی اجازه
کرد ببرد و وصیت را یکی رد نمود ببرد و وصیت را بر تقدیر اجازه
این مسئله از بیست تری تقصی می باید زیرا که سهام وصیت پنج می شود
از ده سیر زید دو تری می رود و پنج که می ماند ببرد و سه میان جمعی
ر و نس این نیز اگر دوست در ده ضرب کردیم است شد و بر تقدیر عدم
اجازه از بیانزده قسمت می باید چرا که سهام وصیت پنج است آنرا است
اعتبار میکنیم و دیگر را بر آن می افزاییم یا نیز ده می شود بعد از آن
باید از بیست تری تقصی نماید که میان بیانزده
باید از بیست تری تقصی نماید که میان بیانزده

زیاد داده شود پس نصیب زبده و عمر و حمل باشد که پس چهار مرتبه را با هم
 و است نرود بر عمر و ط و هر یک از سران چیزی را با نرود و زیاد را
 پس با هم و اگر وصیت زیاده از ثلث مال باشد بر شمس و هر یک از
 ایشان یکی از ورثه اجازه که در بقدر اجازه تصحیح کن و قصد
 هر یک را بده باز بر بقدر عدم اجازه تصحیح کن و حصه هر یک را بده
 بعد از آن میان این دو تصحیح نسبت ملاطفت کن اگر موافق باشد و فرق
 دهد هر دو در کل آن دیگر ضرب کن و اگر میان این با یک عدد باشد در کل آن
 دیگر ضرب کن اگر حاصل شود تصحیح مستقیم باشد بعد از آن هر کس را که
 از مسکه اجازه چیزی باشد در وقت عدم اجازه بر بقدر موافق و در کل
 مسکه عدم اجازه بر بقدر میانیت ضرب کن و حاصل ضرب با او بده
 و هر که از مسکه عدم اجازه چیزی باشد بر وقت مسکه اجازه با کل آن
 ضرب کن و حاصل ضرب را بده و هر و از آن که اجازه کرده است نصیب اجازت
 با او بده و تفاوت میان نصیب اجازه و نصیب عدم اجازه او را بموضی بهم
 بده و هر و از آن که اجازه نکرده است نصیب مسکه عدم اجازت را با او بده
 و اگر بعضی از ورثه دو کس را اجازه کردند و بعضی وی دیگر را و بعضی را
 بهمان طریق عمل کن و زیاده نصیب هر و از آن که اجازه کرده است میان
 دو کس که وی اجازه کرده است بده و نیز زیاده وی را با اندازه سه نام
 ایشان که از مخی مشترک و هابا گرفته اند قسمت کن اگر مستقیم آمد فیما
 بین او مستقیم نامد پس سهام مخی مشترک را بمنزله راه و سن و ماء خود
 از تصحیح را بمنزله سهام اعتبار کرده بقواعد باب تصحیح عمل کن

دیگر قوانین و فاطمه زهرا زینب و صفیه و زینب جید و فاطمه زهرا زینب و صفیه و زینب جید

عینیه زهر او یک موصی له بر سه عمر و یک موصی له با الحسن زید و یک موصی له
بجز او از یار ده جزه مال خالد مانند عدده حبیبه زید و عمر و اجازه
کرد و فاطمه زید و خالد را اجازه کرد و زهر خالد و عمر و اجازه کرد و دیگر
با سه را زد که نزد او لا محاله مشترک بود ازین و مطابق آن اینست که هر
دو وصیت و اکیرم و میان دو ازین بخشها نسبت ملاحظه کنیم اگر توافق
نکند توافق آید که اگر میباید با هم کلی آنرا در کل آن دیگر ضرب کنیم و حاصل
مشترک را با بخش ثالث ملاحظه کنیم اگر توافق باشد توافق حاصل را با او
میباید که کل حاصل را در کل بخش ثالث ضرب کنیم آنکه حاصل شود بخش
مشترک همان بالا در ما نحن فیه بخش ربع چهار است و بخش خمس پنج و میان چهار
و پنج تباین است اهدا مداران دیگر ضرب کردیم نسبت شد و میان بیست و
یازده نیز تباین است نسبت را در یازده ضرب کردیم دو نسبت و بیست حاصل
شد پس بخش مشترک دو نسبت است و از اینجا سهام عمر و بنجاه پنج است
و سهام زید جهل چهار و سهام خالد نسبت مجموع را که صد و بنجاه است از
دو نسبت نسبت جدا کن نسبت یک باقی ماند و بسند و زنده را از هر دو
عین با بعضی ثانی جمع شده است بخش چهار را که عین آنکه سه نسبت با
هر دو نیز میان کل را و سهم موقوف شد و نشان که نشان زده است بر و سهم
و حضرت آنکه سه است نیز میان کل را و سهم موقوف شد و میان زوس و در سهم
موقوف نیز قیاسی است کل اهدا مداران دیگر ضرب کردیم شش شد بعد از آن
شش را در بخش که نسبت چهار است ضرب کردیم صد و جهل چهار حاصل شد و ازین خود
تصدیق هر یک از حبیب و عصفه نه باشد و تصدیق هر یک از فاطمه و زینب و زقیه
این نشان می باشد و در میان کل را و سهم موقوف شد و نشان که نشان زده است بر و سهم
و حضرت آنکه سه است نیز میان کل را و سهم موقوف شد و میان زوس و در سهم
موقوف نیز قیاسی است کل اهدا مداران دیگر ضرب کردیم شش شد بعد از آن
شش را در بخش که نسبت چهار است ضرب کردیم صد و جهل چهار حاصل شد و ازین خود
تصدیق هر یک از حبیب و عصفه نه باشد و تصدیق هر یک از فاطمه و زینب و زقیه

این نشان می باشد و در میان کل را و سهم موقوف شد و نشان که نشان زده است بر و سهم
و حضرت آنکه سه است نیز میان کل را و سهم موقوف شد و میان زوس و در سهم
موقوف نیز قیاسی است کل اهدا مداران دیگر ضرب کردیم شش شد بعد از آن
شش را در بخش که نسبت چهار است ضرب کردیم صد و جهل چهار حاصل شد و ازین خود
تصدیق هر یک از حبیب و عصفه نه باشد و تصدیق هر یک از فاطمه و زینب و زقیه

در باقی پنج و صیای آن پس مانی بد چیدر که نه است در باقی سهام و صیای
 که شدت و یک است خراب کنی با لشکر و جهلی نه بشود نصیب وی سخن نماند و نصیب
 هفصه نیز همین است و مانی بد زینت را که سنی و دو است در آن باقی خراب
 کردیم هزار و نهصد و پنجاه و دو و شود نصیب زینت نه و نصیب
 بر که از رقیبه و فاطمه مثل او است و مانی بد هزار که سه است در باقی خراب
 کنی هزار و هشتصد و سی بشود آن نصیب زهر بود و بعد سهام و صیای او
 مضروب خراب است پس کلام عمر که پنجاه و پنج است چون در حید و جهلی چهار خراب
 کنی هفت هزار و نهصد و بیست بشود نصیب وی همان باز و مانی بد هزار
 که جهلی چهار است چون در مضروب خراب کنی شش هزار و ششصد و سی بشود نصیب
 وی بانه و مانی بد خالد را که شصت است در مضروب خراب کنی هشت هزار و ششصد و
 جهلی ششصد و سی و مانی بانه این نصیب بر تقدیر اجازه و رفته است بعد از ششصد و
 تقدیر عدم اجازه نصیب کن و درین عمل طریق آنست که سهام و صیای که صد و پنجاه نه
 است نشت اعتبار کنی و ضعف آنرا که ششصد و بیست است نشان اعتبار کنی و بعد
 از آن میان مصلحتی که صد و جهلی چهار است و میان نشان که ششصد و بیست است نسبت
 ملاخظ کن و آن مواضع با ششصد است پس ششصد و بیست را که آن است در
 چهار صد و هفتاد و هفت که جمع سهام و صیای است با ضعفش خراب کنی یا زده هزار
 چهار صد و جهلی بیست حاصل شود و آن است مانی بد هر یک از و زنه را در صد
 ششصد و بیست که پنجاه است خراب کنی پس نصیب هر یک از چیدر و هفصه را که
 نه است در پنجاه است خراب کنی چهار صد و هفتاد و هفت ششصد و مانی بد هر یک از زینت
 و فاطمه و رقیبه را که سنی و دو است در پنجاه است خراب کنی پنج هزار و ششصد و شش
 در هزار که پنجاه است در سهام و صیای او که ششصد و بیست است در پنجاه است خراب کنی
 در هزار که پنجاه است در سهام و صیای او که ششصد و بیست است در پنجاه است خراب کنی

چهارمین ضرب کن هزار و سصد و بیست شصت نصیب او شد و مانی بدو نیز
 که جمعی چهارمین در بیست چهار ضرب کردیم هزار و پنجاه و شش شد نیز
 دادیم و مانی الیه خالد را که بیست است در بیست چهار ضرب کردیم هزار و
 چهار صد و چهل شد با و دادیم بعد از آن میان *تصمیمی* بیست و یک
 کردیم مواضع بجز از هفتاد و دو یا فیتیم پس و فوق مسئله عدم اجازه
 که صد و پنجاه دهن است در مسئله اجازه که سسی یک هزار و شصت و
 هشتاد است ضرب کردیم پنج هزار و هزار و سسی هفت هزار و صد و
 بیست حاصل شد مانی بدو هفتاد و غیر بجزه که از مسئله عدم اجازه که چهار
 صد و هفتاد و هشت است در فوق مسئله اجازه که چهار صد و چهل است
 ضرب کردیم دو بیست و هزار و هشتصد هشتاد حاصل شد با و دادیم
 و نیز مانی بدو هفتاد و غیر بجزه را این مسئله که هزار و شصت و شش است
 در چهار صد و چهل ضرب کردیم بیفصد و چهل و شش هزار و دو بیست و چهل
 با و دادیم و مانی بدو هفتاد و غیر بجزه از مسئله اجازه که بیفصد و چهل است
 در مضمون که و فوق مسئله عدم اجازه است ضرب کردیم هشتاد و بیست
 هزار و دو بیست بود و یک شد با و دادیم و مانی بدو بیست و شش را از
 مسئله اجازه که هزار و نه صد و پنجاه و دو است در مضمون ضرب کردیم
 سیصد و ده هزار و سصد و پنجاه و بیست و هشت شد با و دادیم و مانی بدو
 نیز همین مبلغ رسید و مانی بدو هزار که هزار و شصت و سی است در
 مضمون ضرب کردیم دو بیست بود هزار و نه صد و هفتاد شد با و
 دادیم و مانی بدو مضمون را از مسئله زد که هزار و سیصد و بیست است در فوق

بیست و یک مسئله اجازه ضرب
 با و دادیم با و مانی
 بیست و یک مسئله اجازه ضرب
 با و دادیم با و مانی

مسئله

مسد اجازه ضرب کردم چهار صد و شصت چهار هزار و شصت و چهل و نه با و
 و اوم و مانی بدفانند که هزار و چهار صد و چهل و نه در وقت مذکور ضرب کردم
 شصت و مسی به هزار و شصت شد با و اوم بعد از آن تفاوت نصیب
 پروارت بخیر را از مسد اجازه و مسد عدم اجازه بمنزله سهم اعتبار کرده
 محوسی له مجاز او میدهم و حصه آن موصی را از مخی مشترک بمنزله سهم
 اعتبار کرده بقاعده تطبیح علی میگویم مثلا مانی بدفانند اجازه جمیده از
 مانی بدفانند عدم اجازه او کم ساختیم صد و بیست و دو هزار و با صد و
 بیستاد و نه ماند این عدد را بر سهام و طبیعت زیاده هر دو که نمود و نه است
 نسبت کردم موافق شش ظاهره شش سهام را که یار است موقوف
 ساختیم بعد مانی بدفانند را که از مسد اجازه از مانی بدفانند از مسد
 زد کم ساختیم چهار صد و شصت چهار هزار و شصت و بیستاد و دو و مانی بدفانند
 زیاده و خالده و غیره که صد و بیجاه و نه است نسبت موافق بجز از بیجاه و نه
 یا فتم و وقت سهام را که است موقوف ساختیم بعد از آن مانی بدفانند نصیب
 ظاهره را که آن نیز چهار صد و شصت چهار هزار و شصت و بیستاد و دو است سهام
 زیاده و خالده که صد و چهار است نسبت ملا حظت کردم موافق مانی بدفانند
 غن سهام را که سیزده است موقوف ساختیم بعد از آن مانی بدفانند را که از
 مسد اجازه از مانی بدفانند از مسد زد کم ساختیم چهار صد و شصت هزار و
 شصت صد و مسی ماند این را بر سهام خالده و غیره که صد و بیازده است ملا حظت
 کردم موافق شش یا فتم غن سهام را که است موقوف ساختیم
 و بعد از آن میان یازده و یک تباین یا فتم کلی احدی را در کل آن دیگر ضرب
 ظاهره را که آن نیز چهار صد و شصت چهار هزار و شصت و بیستاد و دو است سهام
 از آن میان

ظاهره را که آن نیز چهار صد و شصت چهار هزار و شصت و بیستاد و دو است سهام
 از آن میان

آن دیگر ضرب کردیم چهار عدد بپشت نه شد میان این عدد و بپشت
نیز بنامینه است کل اعداد را در کل آن دیگر ضرب کردیم نه هزار و شصت و
بپشت هفت حاصل شد بعد از این عدد را مضروب اعتبار کرد و این

۵۳۷۱۲۵ عدد که نصیحت مستحق است بمنزله مخفی اعتبار کرده
اول را در ثانی ضرب کردیم این عدد **۴۷۵۱۲۹۳۵۴۵** حاصل

شد پس نصیحت مستحق این پنج بعد از آن بقاعده دانستی هر فرد فرقی
مافی بدست میاید که این **۸۷۲۹۱** عدد است در **۹۸۹۷** که مضروب

است ضرب کردیم این **۸۹۱۳۵۵۲۹۷** عدد حاصل شد با و داوم
بعد از آن مافی بدست میاید که این **۲۵۹۸۸۵** عدد است در مضروب

ضرب کردیم این **۲۵۷۵۸۸۷۹۴۵** عدد حاصل شد با و داوم بعد
از آن مافی بدست میاید که این **۳۱۵۳۴۸** عدد است در مضروب

ضرب کردیم این **۳۵۹۲۶۵۱۵۹۴** حاصل شد با و داوم و مافی
را نیز همین عدد در سید بعد از آن مافی بدست میاید که این **۷۴۲۶۴۵**

عدد است در مضروب ضرب کردیم این عدد **۷۳۹۳۱۵۵۵۸۵**
حاصل شد با و داوم بعد از آن مافی بدست میاید که این **۲۹۵۹۷۵** عدد

است در مضروب ضرب کردیم این **۲۸۷۱۵۵۵۴۹۵** عدد حاصل شد
با و داوم بعد از آن مافی بدست میاید که این **۸۵۸۵۵** عدد است

مضروب ضرب کردیم این **۷۳۵۵۷۳۴۵۵** عدد حاصل شد با و داوم
بعد از آن مافی بدست میاید که این **۴۴۴۴۴۵** عدد است در مضروب ضرب

کردیم این **۴۸۴۴۵۲۸۸۵** عدد حاصل شد با و داوم بعد از آن
مافی بدست میاید که این **۴۳۳۴۵۵** عدد است

مافی بدست میاید که این **۱۲۸۵** عدد است در مضروب ضرب
کردیم این **۴۲۱۸۳** حاصل شد با و داوم
بعد از آن مافی بدست میاید که این **۴۳۳۴۵۵** عدد است

مافی بدست میاید که این **۱۲۸۵** عدد است در مضروب ضرب
کردیم این **۴۲۱۸۳** حاصل شد با و داوم
بعد از آن مافی بدست میاید که این **۴۳۳۴۵۵** عدد است

32

درین حساب دو
درین حساب باید

حبیبه بانیان رسید بود و آن این ۱۲۲۷۸۹ عدد است در
مضروب ضرب کردیم این ۱۲۵۹۷۸۴۳ عدد حاصل شد این عدد
را بر سهام و وصیت زید و عمرو که این ۴۹ عدد است قسمت کردیم این
۱۲۲۱۸۵۳۷ عدد حاصل شد بعد از آن حاصل قسمت مادر سهام
وصیت زید که چهل چهار است ضرب کردیم این ۱۲۳۷۹۳۴۲۸ عدد
حاصل شد این حصه زید باشد بعد از آن باز حاصل قسمت اول را در وصیت
عمرو که پنجاه پنج است ضرب کردیم این ۴۷۱۹۹۲۵۳۱ عدد حاصل شد
حصه عمرو همین باشد بعد از آن مانده زید و عمرو و خالد را که از اجازه
زینب گرفته بودند و آن این ۱۲۷۸۲۷۸۳ عدد است در مضروب
ضرب کردیم این ۱۲۹۵۷۲۹۵۲۴ عدد حاصل شد بعد از آن عدد
را بر سهام و وصیت زید و عمرو و خالد که این ۱۷۹ عدد است قسمت کردیم
این ۲۷۵۱۴۸۷۳۴ عدد حاصل شد بعد از آن این حاصل را بر سهام
وصیت زید که این ۱۴۱ عدد است ضرب کردیم این ۳۸۸۱۴۱۹۵۱۴
عدد حاصل شد نصیب زید باشد بعد از آن حاصل مذکور را بر سهام
وصیت خالد که این ۶۵ عدد است ضرب کردیم این عدد ۱۴۲۲۹۲۲۱۴
حاصل شد نصیب خالد باشد بعد از آن همین حاصل را بر سهام و وصیت
عمرو که این ۱۷۹ عدد است ضرب کردیم این ۱۲۸۷۶۸۵۲۸۵ عدد
حاصل شد بعد از آن که خالد و عمرو و از اجازه زهر اگر گرفته بودند
که این ۴۵۸۴۳۵ بود در مضروب ضرب کردیم این ۲۲۱۵۷۲۱۵
حاصل شد بعد از آن حاصل را بر سهام و وصیت خالد و عمرو که این ۱۱۷
حاصل شد بعد از آن حاصل را بر سهام و وصیت خالد و عمرو که این ۱۱۷
حاصل شد بعد از آن حاصل را بر سهام و وصیت خالد و عمرو که این ۱۱۷

کدام خالدر که
کدام خالدر که
کدام خالدر که
کدام خالدر که
کدام خالدر که
کدام خالدر که

این ۲۴۵۲۷۲۴۵ عدد حاصل شد حصه خالده و سهام و
 عمر و اگر این ۱۱ عدد است در حاصل نمونوز خراب کردیم این عدد ۹۲۵
 حاصل شد نصیب عمر و باشد بعد از آن حصه زینب و خالده را
 که از اجازه فاطمه گرفت بود نیز این ۸۷۲ عدد است در مضمون
 ضرب کردیم این ۴۹۵۳۴۹۵۷۴ عدد حاصل شد بجز این عدد
 را بر سهام زینب و خالده که این ۱۵۴ عدد است قسمت کردیم این ۳۷۴
 حاصل شد این حاصل را در سهام و نصیب زینب که این ۱۴۱ عدد
 است ضرب کردیم این عدد ۱۸۱۹۷۹۹۷۹ حاصل شد بجز این عدد
 باز حاصل قسمت را در سهام و نصیب خالده که این ۶۵ عدد است ضرب
 کردیم این ۲۴۸۱۲۳۶۵ عدد موجود شد نصیب خالده باشد
 بعد از آن حصه اصلی عمر و را آنچه از حبیب و زینب و زهره گرفته
 بود جمع کردیم این ۱۰۵۸۷۹ عدد شد با و دادیم و حصه اصلی
 زینب را آنچه از حبیب و زینب و فاطمه گرفته بود جمع کردیم
 این ۱۸۸۸۸۸۱۳ عدد شد با و دادیم و حصه اصلی
 خالده را با آنچه از زینب و فاطمه و زهره گرفته بود جمع
 کردیم این ۸۳۹۴۸۳۹۴۱ عدد حاصل شد با و
 دادیم پس مجموع حصص این بانج حبیب

۸۷۱۳۰۰۲۹۷

۲۰۷۵۸۸۵۹۶۵

۳۰۵۶۲۳۰۱۰۱۰۶

فاطمه

۷۰۳۶۳۱۰۰۰۸۵

۳۰۵۶۲۳۰۱۰۱۰۶

زینب

Handwritten numbers and lines in red and black ink, including the word "فالن" (Falan) written vertically.

Vertical handwritten text in black and red ink, possibly a list or record.

اگر زیادت شود و از وی وارث یک پسر عبید و دو دختر حفصه و طلحه مانند و یک
و یک نوهی له بالربع طلحه و یک نوهی له باطن عمرو و یک نوهی له بالسلس بکر مانند
بعده عبید عمرو را اجازه کند و حفصه طلحه را اجازه کند و طلحه بکر را اجازه کند
در تقسیم اول مخمخ ربع را که چهار است با پنج که مخمخ پنجم است نسبت ملاحظه کن و
و آن مناسب است پس احد شما در کل دیگر ضرب کن نسبت بشود بعد از این
نسبت را با نسبتی که مخمخ بیست است ملاحظه کن موافقه نصفی باشد پس مخمخ
را در کل آن دیگر ضرب کن نسبت بشود پس مخمخ مشترک شش باشد و از اینجا سهام
جدایی و سهام طلحه پانزده و سهام عمرو دوازده و سهام بکر دوازده باشد که مجموع
شش بیست شود نسبت به باقی ماند بعد از آن مسئله و در سه راضی کنی و آن
چهار باشد زیرا که سه عضد اثر و سه را دو دختر اعتبار کرده می شود و مسئله
ایشان را و سالی شود پس مصحح ایشان چهار باشد و این مصحح را به مانعی
از سهام و صحایبا از مخمخ مشترک که آن نسبت به آن نسبت مناسب است پس
کل مصحح را در نسبت که مخمخ مشترک است ضرب کن دو وقت جهت حاصل شود
بر تقدیر اجازه باشد بعد از آن تا بقیید عبید را که دو است در بقیه سهام و صحایبا که
نسبت به آن ضرب کن جهت و شش شود نصیب وی باشد و مافی در هر یک از
حفصه و طلحه را که یکی است در نسبت به آن ضرب کن همان نسبت به شود
نصیب هر یک باشد بعد از آن سهام عمرو را که دوازده است در مضروب که چهار است
ضرب کن جهت و جهت حاصل شود با و بده و سهام طلحه که پانزده است در مضروب
ضرب کن نسبت حاصل شود نصیب او باشد و سهام بکر را که ده است در چهار ضرب
ضرب کن جهت شود با و باید داد بعد از آن مسئله را بر تقدیر عدم اجازه و در سه
مشهور کن طریق این نصیب آن باشد که مجموع سهام صحایبا را نسبت اعتبار باید کرد
و ضعف آنرا نشان و این نشان را با مصحح نسبت باید کرد پس در هر مسئله سهام

و صحایبا

و صفا که سی هفت است چون تضعیف کنی هفتاد و چهار شود میان آن و معنی که
چهار است موافق یعنی آن نصف چهار که دوت در مجموع سهام و صفا که معنی
عده و بازده است ضرب کردیم دو بیست و بیست دو حاصل از مضی عدم اجازه باز
بعد از آن مافی بدید و از آن را در نصف ضعف سهام که میان سهام و صفا است ضرب
باید کرد پس مافی بدید را که دوت در سی هفت ضرب کنی هفتاد و چهار شود
با و بره و مافی بدید یک از حوض و طلحه که یکی است چون در سی هفت ضرب کنی میان
سی هفت حاصل شود بدید از آن سی هفت بره و مافی بدید و خورد و از دوت
از ماز که دوت ضرب کنی بیست و چهار حاصل شود با و بره و مافی بدید یک
طلحه را که بازده است دارد و ضرب کنی سی هفت با و بره و مافی بدید یک که دوت در دو
ضرب کنی بیست و چهار با و بره بعد از آن بین آن صفا که بیست و چهار ملاحظه کن
موافق است که خواهد بود پس تضعیف عدم اجازه را که سی هفت است در مجموع
اجازه که دوت است چهل است ضرب کنی بیست و چهار و بیست و چهار می شود
و هو المطلوب بعد از آن مافی بدید را که از مسئله اجازه چهل است در
مضروب ضرب کنی بیست و چهار و بیست و چهار و تضییع از آن نصف
و طلحه را که بیست و چهار در مضروب ضرب کنی بیست و چهار و بیست و چهار
تضییع این از بیست و مافی بدید خورد که چهل و بیست است در مضروب ضرب کنی بیست و
بیست و چهار و بیست و مافی بدید با و بره و تضییع طلحه را که بیست و چهار در مضروب
ضرب کنی دو هزار و دویست بیست حاصل میشود با و بره و مافی بدید یک را که
چهل است در مضروب ضرب کنی بیست و چهار و بیست و چهار شود تضییع او
باید بعد از آن مافی بدید را از مسئله اجازه که بیست و چهار است در وقت
مسئله اجازه که جملیت ضرب کردیم دو هزار و بیست و چهار می شود با و
بره بعد از آن مافی بدید یک از حوض و طلحه را که سی هفت است در چهل ضرب
چهل است هزار و چهار صد و بیست و سی هفت با و بره و مافی بدید خورد و از
بیست چهار است در چهل ضرب کنی بیست و چهار و بیست و چهار

34

Handwritten marginal notes on the left side of the page.

ومانی بر طلع را که سی است در چهارمین کن هزار دو بیت شود با و بده و مانی بیست
 را که بیست است در حمل ضعیف کن بیست صد شود با و بده بعد از آن مانی بیست اجازه
 عیبید و از مانی بیست صد علم اجازه او کم ساز هزار دو بیت و بیست و پنجاه بیست مانند
 بقیه را با بقی بیست صد علم اجازه عمر و جمع بسیار دو هزار دو بیت هزاره شود
 و از این عدد هزار و بیست صد و بیست و شش که تخمین مصحح است بمرد بده و بقیه را که
 صد و چهل دو دست مانی بیست صد اجازه عیبید که هزار و بیست صد و دو است
 دو هزار و صد و چهل و چهاری شود با و بده بعد از آن مانی بیست صد اجازه
 که بیست صد و پنجاه یک است از مانی بیست صد علم اجازه او کم هزار و چهار صد بیست
 است کم ساز بیست صد بیست نه مانند این عدد را مانی بیست صد علم اجازه طلع
 کن هزار و بیست صد و بیست نه شود با و بده زیرا که این عدد کم از ربع مصحح است
 بعد از آن مانی بیست صد اجازه طلع را که بیست صد و پنجاه یک است از مانی بیست صد
 اجازه او کم هزار و چهار صد و بیست است کم ساز بیست صد و بیست نه مانند این
 مانی بیست صد علم اجازه بگو که بیست صد است جمع کن هزار و چهار صد و بیست نه شود
 با و بایزید اسی درین سگله مر عبید را دو هزار و صد و چهل و چهار شتر که در هر
 یک از حفصه و طلحه را بیست صد پنجاه یک شتر و عمرو ز هزار و بیست صد و پنجاه
 شش شتر و طلحه را هزار و بیست صد و بیست نه شتر و بکر را هزار و چهار صد و
 بیست نه مانی صورت

بجزینه سکر

طلحه
۸۸

حفصه
۸۸

موصی له بان سیکر
۱۴۲۹

۲۲۱

عبد مجیز عمرو
۲۱۶۶

محمد باطن عمرو
۱۷۷۶

زبان فارسی نامبتدیان را فایده باز و ایندیجاره را رعایت خاطر
 ایشان لازم بود بران چند چیز است که در قلم آورده شود و بالله تعالی
 و التوفیق **بدانکه حساب** علمی است که شناختن می شود با و طریق بر و
 بحمولات عددیه را از معلومات مخصوصه و موضوع این علم عددیت
 و عدد یکی است که اطلاق کرده می شود بر یکی و بر آنکه مرکب می شود از
 یکی و نیز بدانکه تا آنجکه ترکیب می یابد از یکی اگر مطلق باشد یعنی جمله که بیشتر
 از یک مضاف نشود به آن مجموع یکی و دو و سه و ... و یا باشد آنها از جمله
 یک و دو و اگر مضاف باشد جمله که بیشتر از وقت که آن جمله را یک چیز فرض کرده
 شود مجموع یکی از دو که فرض کرده شده باشد آن دور ایند چیز و مجموع
 از پنج که فرض کرده شود آن پنج را یک چیز بدستی که در صورت اولی یعنی
 یکی نیست بر و نصف است و دو در صورت دوم یعنی دو و غیر این بر این
 این مضاف را که میگویند و حکما اختلاف کرده اند در آنکه یکی عدد است یا
 اما حق است که شی عددیت و عدد را همان تعریف کرده اند که بعد از ما یقین
 می برات العدد و بعضی دیگر اینجانی تعریف کرده اند که العدد نصف مجموع
 الی اینست این نصف عدد است که نصف مجموع طرفین خود باشد یعنی خود با فوق
 و مادون او مجموع کنی با هم این نصف آن مجموع باشد مثلاً دو عدد است یعنی که
 خود با دو و او را که یکی است با فوق او که سه است چهار را چهار شود و دو
 و پنج چهار است و ما تحت سه را که دو است خود با فوق یعنی چهار است جمع چهار
 شش حاصل شود و سه نصف شش است نسبت به عددی که بنده بدانکه اصل
 سیلاب از برای اعداد نه شکل وضع کرده اند باین صورت
 ۲۱ سه ۶۵ ۹۸۷۶۵۴۳۲۱ چنانکه الف از برای یکی و آن دیگر دو و علی هذا القیاس
 و این اصل است و دیگرها از همین نه شکل مرکب می شوند و نیز به
 مرتبه تعیین نموده اند مرتبه اولی را از جانب وخت راسته اجزاء گویند
 مرتبه دوم را عشرات گویند و مرتبه سیوم را قیاسات گویند و هر یک از این

۳۶
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مذکوره اگر در مرتبه اجاد واقع شود همان صورت بعینه مراد باشد و اگر
در مرتبه دوم که عشرت است واقع شود نیز از هر یک ده مراد باشد مثلا اگر
الف در عشرت باشد ده مراد باشد و اگر شکلی بود در عشرت افتد نسبت مراد
باشد و اگر سه لفظی و اگر چهار لفظی و اگر پنج و اگر شش و اگر هفت مراد
باشد و اگر در مرتبه سیوم افتد از هر یک صد مراد باشد مثلا اگر الفین صد مراد
باشد و اگر غم دو افتد دو است و اگر سه افتد سیصد و اگر چهار افتد
صد مراد باشد و بعد از آن به مرتبه دیگر نهاده اند اول را این است **اجاد**
الوقف و دوم عشرت الوقف و سیوم راعات الوقف و در مرتبه اول
از این مرتبه از هر یک هزار مراد باشد و در مرتبه دوم از هر یک ده هزار و در
مرتبه سیوم صد هزار و بعد از هر سه مرتبه دیگر که اول و آحاد الوقف
نویسد و در این مرتبه از یک هزار هزار مراد باشد و دوم راعات الوقف
نویسد و در این از هر یک ده هزار هزار مراد باشد و سیوم راعات الوقف
و اینها از هر یک صد هزار هزار مقصود افتد و گاهی من طریق بعد از هر سه
مرتبه سه مرتبه دیگر ملاحظه کنند و در هر سه مرتبه که ملاحظه کنند یک
الوقف زیاده باشد و مناسب آن معنی خواهد بود یعنی غیر الزامی است
از آن بود که آنچه ضروریست در فرايض از اعمال حسنی مشتمل عمل است
و آنرا در شش فصلی بیان کرده است و الله اعلم **فصل**
اول در بیان تصنیف و آن عبارت است از دو عهدان سابق و بعد
اگر خواهی که عودی را تصنیف کنی آن عود را رقم زن و از جانب دینت
ابتدا کرده هر رقمی را همان صورتش قطع نماز مرتبه کرده تصنیف کنی
اگر کمتر از ده باشد همان صورت را در تحت او بنویس و اگر ده باشد در تحت
او صفی که عبارت از دیره صفره است بنویس و آن ده را یکی اعتبار کرده
تصنیف آن رقم که در بنویس او است جمع کنی اگر کمتر از ده باشد همان عود را
هر تحت بنویس و اگر ده باشد صفر بنویس و ده را یکی اعتبار کن تصنیف
بسیار و صحت و اگر زیاده از ده باشد زیادتی را بنویس و ده را یکی اعتبار کرده

تصنیف

تضعیف بسیار او جمع کن و کمانی طریق عمل کن تا ارقام تمام شود مثلا
اگر خواستی که این عدد را **498484** تضعیف کنی اول از جانب چپین دو را
و تضعیف کن چهار حاصل شود در تحت دو و بنویس و بعد از آن شکلی چهار
را تضعیف کن هشت حاصل شود در تحت چهار بنویس کن بعد از آن هشت
را تضعیف کن شانزده شود شش را در تحت آن بنویس و ده را یکی اعتبار کرده
با تضعیف شش جمع سازد و در زیر شش بنویس ده را یکی
حساب کرده با تضعیف نه جمع سازی نوزده شود نه را در زیر نه بنویس کن
علاوه از این با بنویس این شکلی حاصل شود **498484** و اگر خواهی که این
شش را در تحت هشت و ده را در تحت حریف بنویس با این صورت **498484**
بعد از آن ده را یکی حساب کرده مده که تضعیف پنج هشت جمع سازد یا زده شود
یک را در زیر پنج و ده را در بالای او بنویس با این صورت **498484**
در بیان تضعیف اگر خواهی که نصف هر عددی را بدان اول آن عدد را در
بعد از آن از جانب دست چپ آغاز کرده رفتی را در آن جانب است تضعیف
کن اگر نصف آن عدد ضمیمه باقی که در تحت همان بنویس و اگر نصف آن ضمیمه
جمع کن باقی که در تحت آن رقم زن و کسر آن را بنویس نیز با اختیار کرده
ضمیمه مع اکثر یا ضمیمه مع اقل جمع کن اگر ضمیمه باقی در تحت او بنویس و اگر
نصف آن شکلی که اختیار جمع سازد اگر ضمیمه باقی همان را در تحت آن
بنویس و اگر جمع الصفا باقی را در تحت آن در ضلع آن و کسر باقی
آنجا قرار داده با نصف آن رقم که در جانب چپین او جمع سازد اگر ضمیمه باقی در
زیر آن بنویس و اگر ضمیمه اکثر یا ضمیمه مع اقل بنویس و کسر باقی حساب
کرده بجانب چپین که در اندیشه با نصف آن جمع کن تا آنکه رفتی را که در زیر نه
آحاد تحت تضعیف کنی اگر ضمیمه باقی در زیر آن بنویس و اگر کسر باقی در زیر
سطح مجاری آحاد با این شکلی **498484** بنویس مثلا اگر خواهی که این عدد در
تضعیف کنی ابتدا از جانب یسار کرده هشت را تضعیف کن
و نصف آنرا که چهار است در تحت آن بنویس بعد از آن پنج را تضعیف کن و در

اول

دوم

سوم

شود و در این پنج نبولس و پنج رابع اعتبار کرده با نصف هشت که چهار است
جمع کن نه شود در تحت هشت نبولس بعد از آن نصف چهار که دو است در زیر
آن نبولس این شکل حاصل شود **۸۷۵۴۲** و اگر خواست این عدد را **۸۷۵۵۴۲**
تصفیف کنی اولی هشت را نصف کن و نصف او را که چهار است در تحت او نبولس بعد
از آن هفت را که در میان او است تصفیف کن پس پنج حاصل شود پس در تحت او
نبولس و پنج رابع اعتبار کرده در تحت صفر که در میان او است نبولس بعد از آن صفر
در زیر نبولس در زیر صفر و بعد از آن شش را تصفیف کرده پس در تحت او نبولس
بعد از آن پنج را که در بر تیر ایجادت تصفیف کن دو نیم شود و در زیر پنج نبولس
و پنج رابع جاری او در بیرون سطح باین شکل **۸۷۵۵۴۲**

فایده بود که تصغیف و تصفیف میزان یکدیگر اندک که حکمت هر یک
ازین دو عمل را ازین دیگر میتوان دانست مثلا اگر عددی را تصغیف کنی
حاصل تصغیف را تصفیف کنی اگر عینی همان عدد اول حاصل شود عمل صحیح بود و
اگر عین آن حاصل شود عمل سقیم بود و اگر عددی را تصفیف کنی حاصل آنرا تصغیف
کنی همان عدد را موافق با عمل صحیح بود و اگر مخالف عمل نماید مثلا اگر
این **۸۷۵۴۲** عدد را تصغیف کنی این شکل **۸۷۵۳۵** حاصل شود و هوای این
۸۷۵۳۵ عدد را تصفیف کنی عینی عدد اول حاصل شود باین شکل **۸۷۵۴۲**

فصل سیوم در بیان جمع اگر خواست که عددی را بر عدد دیگری زین دو عمل کنی
آن عدد اصلی را مزید عدد دیگری و آن عدد دیگری که زیاده کنی مزید کنی تا به
که مزید علیه یا بقول جمع مزید را در تحت او ایجاد مقابله ایجاد و عشرت را مقابله
عشرت و حات مقابله حات تا آخر بعد از آن از جانب یمن ابتدا کرده ایجاد
مزید را با ایجاد مزید علیه جمع کنی اگر کمزاده شود همان در تحت آن نبولس بعد
از آن خط عرضی کفایت شود میان اصل و فرع و اگر ده شود صفر در تحت خط
مؤکور جاری آن نبولس و اگر زیاده از ده شود زیادتی را نبولس و ده را اعتبار
کرده بحاصل جمع صادر آن فرقی که در عشرت مزید و مزید علیه است جمع کنی و اگر
قیم از ده باشد همان را در زیر خط جاری عشرت نبولس و اگر ده باشد مجاری

عشرات در زیر خط مذکور صوبه بنویس و ده را یکی حساب کن با حاصل جمع مان
جمع کن اگر زیاده آمده نیز زیاده را بخاری عشرات آن در تحت خط بنویس و ده را
یکی حساب کن حاصل جمع مان جمع کن و کمه منی طرف درجات و در اوف و
غیر آن عمل کن تا تمام شود مثلا اگر جوابی که این عدد را 400000 یا این عدد
جمع کن یکی از این دو عدد را بنویس و این عدد دیگر را در تحت او بنویس

اجاد مجازی و عشرات بخاری عشرات و مان مقابل مان این صورت
صده در زیر این عدد خط بر عرض بخش و از جانب دست راست ابتدا کرده یکی با
جمع کن سه ستون نیز در زیر خط مقابل اجاد بنویس نیز صورت
بویان دورا با سه جمع کن پنج ستون مقابل عشرات در تحت خط بنویس باین
انفرادان چهارم را با نوشتن جمع کن ده ستون در تحت خط بخاری مان صوبه بنویس

باین صورت 400000 و آن ده را یکی اعتبار کرده در اول نگاه
در دو بعد از آن 400000 جمع کن ده حاصل شود یکی در اول نگاه داشته تا مان
جمع کن یا زده حاصل شود یکی بالای ده را در زیر خط بخاری الو بنویس
باین صورت 400000 و آن ده را یکی حساب کرده در اول نگاه داشته بعد از آن
شش را با چهار جمع کن ده شود و آن یکی نگاه داشته را با او جمع کن یا زده شود
زیاده را که یکی است در زیر خط بخاری شش و چهار بنویس و ده را یکی اعتبار
کرده در اول نگاه بنویس و بنویس و بنویس که جمع سازی این شکل
حاصل شود پس اگر در زیر خط فاصه حاصل شود حاصل جمع آن عدد بنویس

مذکورین همان باشد و اگر جوابی که این دو عدد را 400000 با هم جمع بخاری
و یکی که مجموع آن چهارمی شود ابتدا از جانب چپ یعنی کرده پنج را با چهار جمع ساز
نه می شود و در زیر خط فاصه بخاری همین پنج و چهار بنویس این شکل 400000
حاصل شود بعد از آن عشرات هر دو چیز را نیز بخاری عشرات صوبه بنویس
باین صورت 400000 بعد از این درجات نیز چیز را نیز همان پس را

که درجات نیز بر علیه است در زیر خط بخاری آن بنویس باین صورت 400000
بعد از آن شش و هفت تا که در آن طرف هر دو واقع شدند است با هم جمع کن 400000

باین صورت 400000 و آن ده را یکی اعتبار کرده در اول نگاه
در دو بعد از آن 400000 جمع کن ده حاصل شود یکی در اول نگاه داشته تا مان
جمع کن یا زده حاصل شود یکی بالای ده را در زیر خط بخاری الو بنویس
باین صورت 400000 و آن ده را یکی حساب کرده در اول نگاه داشته بعد از آن
شش را با چهار جمع کن ده شود و آن یکی نگاه داشته را با او جمع کن یا زده شود
زیاده را که یکی است در زیر خط بخاری شش و چهار بنویس و ده را یکی اعتبار
کرده در اول نگاه بنویس و بنویس و بنویس که جمع سازی این شکل
حاصل شود پس اگر در زیر خط فاصه حاصل شود حاصل جمع آن عدد بنویس

منو دسه را در کت خط کاغذ شش بنویس و ده را نیز در کلمه ای او بنویس بصورت
 الف باین شکل **۳۰۵۵۱** **۳۰۵۵۱** **۳۰۵۵۱** **۳۰۵۵۱**
 آن دو عدد بنا بر چهارم در تفریق اگر خواهی که عددی

را از عدد دیگری کم سازی آن عددی را که کم می سازی منقوص گویند و آن دیگر را
 منقص می گویند پس منقوص چهار بنویس و منقص را در زیر او آحاد مجاری آن
 و عشران مجاری عشرات و مات مجاری مات تا آنکه تمام شود بعد از آن خط فاصله
 در کت مهر دو بنویس و از جانب چپ یعنی ابتدا کن همان مفودی که در آحاد منقوص
 از آحاد منقوص منه کم ساز اگر ممکن باشد و اگر چیزی باقی ماند در زیر خط فاصله
 مجاری آحاد بنویس و اگر چیزی نماند صف بنویس در زیر خط و اگر ممکن باشد
 فتنی آن مفودی از آن مفودی که در آحاد منقص منه واقع شده است از عشرات آن یکی
 بردار و باقی را در بالای آن مفودی که در عشرات بود بنویس و آن یکی برداشته
 ده اعتبار کرده باین مفودی که در آحاد است جمع و از مجموع مفودی که در آحاد منقص
 است باین مانده در زیر خط بنویس و اگر در عشرات چیزی نماند از مات یکی را بیکه
 در کت نیز چیزی بنا بر از الف یکی بیکه و علی هذا القیاس هر گاه که از مفودی الف
 یکی برداشتی آنچه باقی ماند در بالای او بنویس و آن یکی برداشته شد بصورت
 که در همین او الف شده باشد تا آنکه از این ده یکی را بردار و باقی را بالای آن
 صف بنویس و بازان یکی را قیاس باین صورت گردانین آن صورت ده اعتبار
 و یکی را بیکه و بقیه را که است بالای آن صف بنویس و آن یکی که فخر را نیز بصورت
 دیگری ملاحظه کن تا آنکه بصورتی را که می خواهی و آن مفودی منقوص را از آن ده
 بردار و در زیر خط مقابل باین بنویس بعد از آن هر مفودی را از منقص که در کت
 صف واقع شده از آن نه که در بالای او ثبت یافته کم ساز مثلا اگر خواهی که این

عدد را **۲۱۶۵۳** ازین عدد **۳۹۸۹۷** کم سازی باین شکل **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷**
 بنویس و از جانب چپ یعنی ابتدا ده سه را از هفتگی کم ساز خط چهار مانده در زیر
 خط بنویس باین صورت **۳۹۸۹۷** بعد از آن چون در عشرات چیزی
 نیست همان شش که در عشرت **۳۹۸۹۷** منقص منه است در زیر خط بنویس باین
 صورت **۳۹۸۹۷** باز چهار را از هفتگی بردار چهار مانده در کت
 خط بنویس باین صورت **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷**
۳۹۸۹۷ **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷**
۳۹۸۹۷ **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷** **۳۹۸۹۷**

چهارمانند در تحت خط بنوس باین صورت $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ بعد از آن دور $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

از سه اندازگی مانند در زیر خط بنوس باین صورت $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ پس آنچه در تحت خط فاصده حاصل شود مطلوب است و اگر خواهی که $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

این عدد را $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ ازین عدد $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ کم سازی باین صورت $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ بنوس بعد از آن در زیر هر دو خط یکس و از جانب چپین یکی برد

از چهارمیند از سه باقی مانده در تحت خط بنوس بجاری یکی باین صورت $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ بگذرد از آن پنج بیند از سه مانند در زیر خط بجاری دو بنوس باین صورت $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

بعد از آن ملاحظ کن در حالت مخصوص منتهی غیرت و در انوف $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ نیز همین نسبت آن هستند که در پیش از انوف مخصوص منتهی یکی نمودار هر دو خطی

مانند در بالای است بنوس و آن یکی بوده است نسبت بصفوه است از آن یکی نزدیک $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ و نه باقی را در بالای صف بنوس و آن یکی بوده است قیاس بصفوه دیگرده $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

پس از آن کم ساز هفت باقی مانند در زیر خط بجاری سه بنوس باین شکل $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ بعد از آن چهارمانند از آن کم ساز پنج مانند بجاری چهار در تحت خط بنوس باین $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

صورت $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ بعد از آن پنج از آن هفت کم ساز دو مانند در زیر $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ خط بنوس باین صورت $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ پس آنچه در زیر خط $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

حاصل شود آنچه این عمل تفریق $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ بدانکه جمع و تفریق میان $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ یکدیگر اند که صحت و فایده هر یک ازین دو عملی از آن دیگرمعلوم است $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

مثلاً اگر عددی را با عدد دیگر همگی به بیند حاصل جمع شد ازین حاصل یکی $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ از آن دو عدد را تفریق کن اگر آن عدد دیگر بعینه $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ باقی ماند عمل صلح بود $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

و اگر عدد آن باقی ماند سقیم بود یعنی اگر عددی را از تفریق کنی عین فرید $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ ماند و اگر فرید را تفریق کنی عین فرید علیه مانند $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

بیان ضرب و ضرب تکواری یکی از دو عدد است بعد از آن عدد دیگر $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ یعنی اگر خواهی که دور آورده ضرب کنی دور بعد از آنکه آن $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$ تکواری کنی سه باره و حاصل آن شود و سه باره دو پیش است $\frac{39}{2} \frac{84}{2}$

باندازه دو تکواکب و دو بار سه مانه دو بار سه همان نشانی با یکدیگر از آن در
غندر امضوب خوانند و آن دو تکواکب امضوب نیز اما تعریف هر ضرب است
که گوئیم که ضرب عبارات است از تفصیل علاوه بر نسبت او هر یک از مضروبین
بموجب نسبت آن مضروب دیگر باشد یا واحد مثلا اگر سه را در چهار ضرب کنی دوازده
جاصل شود نسبت دوازده با چهار همان نسبت است که سه با واحد دوازده
سه ندانند امثال واحدت و همچنین دوازده مثلا نه امثال چهار است و اگر دو
را نسبت کنی از سه امثال یابی و همچنین آن مضروب دیگر که چهار است
امثال واحدت و اگر چهار را در پنج ضرب کنی نسبت هفصل شصت و نسبت
با چهار هفت امثال است و همچنین نسبت پنج با واحد هفت امثال است و نیز اگر نسبت
پانزده را در دو ضرب کنی از بیست و پنج امثال یابی همچنین نسبت آن مضروب دیگر که چهار است با واحد
از بیست و پنج امثال باشد بدینکه ضرب هر دو قسم است ضرب صحیح است و ضرب کسری
و ضرب کسور بطریق اضافه ای که گفته در ضرب کسور معنی اضافی مراد از آن است
تصفی را در هر ضرب کسری نصف از جبر مراد است مثل آنکه گویی نصف در دو ضرب
نصف دو پنجاه یکی است و اگر گویی نصف در سه مراد نصف سه است که یک پنجم
و اگر گویی نهم در سه مراد نهم است و اگر گویی بیست و چهار مراد بیست و چهار است
که یکی است و علی هذا القیاس و ضرب صحیح از هر دو قسم است قسم اول ضرب اعداد
مفروضه است و مراد از مفروضه آنست که از یک مرتبه باشد یعنی از مرتبه اعداد یا از
عشرات یا از مئات یا از آلاف قسم دوم ضرب اعداد مرکبه است و مراد از آنست که
از دو مرتبه باشد یا از سه مرتبه یا از چهار مرتبه که از اعداد و عشرات است و همچنین صد و بیست
نیم که از سه مرتبه است قسم اولی بدین نوع است یکی آنست که با اول لفظ الف باشد همچو
سه مرتبه اول که اعداد و عشرات و مئات است و نوع دیگر آنست که با اول لفظ الف باشد
الف باشد همچو مرتبه که بعد ازین مرتبه خواهد آمد نوع اول شش صنف است یکی از
اعداد در اعداد دوم ضرب اعداد در عشرات سوم ضرب اعداد در مئات چهارم
ضرب عشرات در عشرات پنجم ضرب عشرات در مئات ششم ضرب مئات در مئات
و در ششمین صنف آخر موقوف است بر داشتن و استحصار صنف اول الف صنف
اول بدینکه یکی را در هر عددی که ضرب کنی همان عدد مراد باشد و این ضرب یکی را

تایتری نیست ایادور در هر عددی که ضرب کنی ضعیف آن عدد حاصل شود
 و بر هر عددی که ضرب کنی قوی آن عدد حاصل شود با مجموع
 آن عدد با ضعف او چهار را در هر عددی که ضرب کنی ضعیف آن
 عدد و پنج را در هر عددی که ضرب کنی حاصل ضرب ضعیف آن عدد مثل
 او خواهد بود تا پنج اینست قاعده اما شش در پیش می نشینی میشود و پیش
 در هفت جهل دو و پیش در هشت جهل در نهم و پیش در ده چهار شود
 و هفت در هفت جهل نه و هفت در هشت بجای نه و هفت در نه
 و هشت در ده و هشت در هشت شش چهار می شود و هشت
 در نه پنجاه دو و نه در نه هشتاد و یک می شود و این معنی از گفته

اقتضای در صورت نظم بیان کرده گفته اند بیت **و دو کو و سه بر و**
چ و ط نر و ز م ط دح نوز ط سح سجد حط ع ط ط فاء

حرب ما دون عشرها اليها تهتد و در شی نظم نیز
 هر دو حرف اول که مسطور است یکی مضروب و یکی مضروب فیدان و هر دو حرف
 دیگر که بعد او مسطور است حاصل ضرب است تا آنجا که ط فاء است و حاصل آنرا
 در ضرب و فصل نیز معنی او مراد است یعنی این که گفته شد ضرب یکم از ده است
 و شش از پنج بالا و کلمه ها از برای بنیاد است یعنی آنگاه باشد بیسوی این که
 راه را که می یابی و قاعده دیگر از برای ضرب مافوق حرف تا شش

اینست که در نظم مذکور است **حجت** آحاد بود آحاد و از آن آرد مراد
 ده تفکیک در هر زاویه راده کن نام **ه** از هر طرف نیکو که تا ده جدید
 در یک گوش ضرب کنی بساز تمام **ه** معنی او خواهد بود که شش را در شش ضرب
 کنی هر دو شش را با هم جمع ساز و از ده شود ده با بنیاد دو و مانده هر
 یکی راده اعتنا کن بیست شود بعد از آن از طرف مضروب و مضروب فیدان
 نظر کن که تا ده چند است از هر طرف چهار است چون چهار را در چهار ضرب کنی
 شش نیز حاصل شود و چون این حاصل را با آن نسبت جمع ساز و شش
 شش شود پس حاصل ضرب شش در شش سی و شش باشد و اگر شش در شش

چون یکی شش را با هفت جمع سازیم باز سیزده نشود و در اینصورت پس مانده
بر یکی ناده اعتبار کن سسی شود بعد از آن از طرف شش ناده چهار و ا طرف
باعت ناده سه است چهار را در سه حساب کن دو نوزده نشود و چون این دو ن
ده را با آن سسی جمع سازیم حاصل هفت و دو نشود پس حاصل ضرب شش در هفت
جمله دو نشود و پس علی هذا و الا و اعلم قاعده دیگر در ضرب با فوق
حتمه و در این عشره آنست که جمع سازیم زیادتی مضروب را بر حتمه
یا زیادتی مضروب فیه را بر حتمه و مجموع را در ده ضرب کنی مان طوری که از این
مجموع زیادتی بر یک ناده حساب کن و نگاه دار بعد از آن بالای آن یک
از مضروب و مضروب فیه را ننگه بگیر و یکی را در آن دیگر ضرب کن و حاصل
را برین نگاه داشته افزای حاصل ضرب همان باز اگر خواهی که شش را در هفت
ضرب کنی زیادتی شش را پنج که آن یکی است بگیر و نیز زیادتی هفت را بر
پنج که دو نوزده بگیر و با هر جمع سازیم نشود در ده ضرب کنی پس نشود
پس سسی را نگاه دار بعد از آن بالای شش است ناده که آن چهار است بگیر و در
سه که بالای هفت است ناده ضرب کن دو نوزده نشود و این دو نوزده را با
آن سسی جمع سازیم جمله دو نشود پس حاصل شش در هفت جمله دو نشود و
اگر خواهی که شش را در هفت ضرب کنی زیادتی شش را پنج که یکی است بگیر و با
زیادتی هفت که سه است جمع کن چهار نشود و در ده ضرب کنی جمله دو نشود
را نگاه دار بعد از آن بالای شش را ناده که چهار است بگیر و نیز سسی را بالای
ناده که دو نوزده ضرب کنی هشت می شود با آن جمله نگاه داشته جمع کن جمله
هشت خواهد هشت پس حاصل شش در هفت جمله هشت باز اگر خواهی که
هفت و در هفت ضرب کنی از هفت دو و بالای پنج را بگیر و نیز از هفت
بالا را بگیر هر دو را جمع سازیم نشود در ده ضرب کنی بیاه حاصل نشود
نگاه دار بعد از آن دو و بالای هفت را گرفته در سه بالای هفت ضرب
کنی شش حاصل نشود با بیاه نگاه داشته جمع کن بیاه شش خواهد هشت پس
حاصل ضرب بیاه شش باز و هفت دو و ضرب آحاد در عشرت است
و درین صنف ضرب کرده می شود آحاد را در عشرت و آنچه حاصل نشود

که آن ده مراد باشد مثلا اگر خواهی که سه بار در چهار ضرب کنی این عمل شش
 بار بگیر و عقود حاصل چهار است و سه بار در چهار ضرب کنی دوازده شود و از
 یک ازین حاصل که دوازده است ده برادرت پس حاصل ضرب سه در
 ده صد و بیست ستوه و اگر خواهی که نه بار در شش ضرب کنی بگیر عشر
 است و اگر شش است و پنج بار در آن ضرب کنی سی شود و از هر یک ده بار
 سیصد ستوه پس حاصل ضرب پنج در شش سیصد باشد نصف بیستم
 است و در آن است و درین نصف آحاد را در عقود مات ضرب کرده
 شود و از یک ازین حاصل صد را ده کرده می شود مثلا اگر پنج بار در
 صد ضرب کنی از هر صد یکی بگیر سه ستوه و پنج بار در سه ضرب کنی
 نوزده حاصل شود هر یک آن صد شمار هزار و پانصد ستوه پس پنج در
 صد هزار و پانصد باشد نصف چهارم ضرب عشرا در عشرا است و درین
 نصف ضرب کرده می شود عدد عقود مضروب را در عدد عقود مضروب و
 آنی حاصل شود از هر یک آن صد مراد باشد مثلا اگر خواهی که سی بار در هر
 ضرب کنی و از جهل چهار بگیر و سه بار در چهار ضرب کنی دوازده شود
 از هر یک صد بگیر پنج و در بیست ستوه پس حاصل ضرب سی در جهل هزار
 و بیست باشد نصف پنج ضرب عشرا در مات است و اینجا نیز ضرب
 ده می شود عدد عقود مضروب را در عدد عقود مضروب و آنی حاصل شود
 از هر یک هزار مراد باشد و از عشرا از هر ده یک عقود که خوانند از صد
 یک عقود باشد مثلا اگر خواهی که پنجاه بار در هفتاد ضرب کنی عقود پنجاه که
 است در عدد عقود مضروب و نه که هفت است ضرب کنی سیج ستوه و ازین
 هزار هر یک هزار مراد باشد پس حاصل پنجاه در هفتاد سیج هزار باشد نصف
 شش ضرب مات در مات است درین نصف ضرب کرده می شود عقود
 مضروب را در عدد عقود مضروب مضروب از هر یک از آنی حاصل شود
 هزار مراد باشد مثلا اگر خواهی که چوبست بار در شصت ضرب کنی دور که
 عدد عقود مضروب است دو سه که عدد عقود مضروب مضروب است ضرب کنی

بخش میشود از هر یک ده هزار میخوایم شصت
 اما نوع دوم آنست که در وی لفظ الف به و ط یو حرف او داشت که آنرا
 نشود لفظ الف و با هر چند که با خواه از طرف میخوایم و خواه از طرف مضروب
 و خواه از هر دو طرف و آن مخدوف با تمام نگاه داشته شود و بعد از آن
 الفها باز میگردد یکی از آن اصناف است مذکور است همان علی را که در
 صنف کرده شد بود باید کرد و آن نگاه داشته را با آن با نیز جمع کرد مثلا اگر
 پنجاه هزار هزار را در شصت هزار هزار ضرب کنیم پنج لفظ الف را که در طرف
 می برداریم و نگاه میداریم پس بصنف پنج باز میگردد و بعد از آن علی را
 و غیر آن که پنج است در عدد غنود مات که شش است ضرب میکنیم سی میشود
 از هر یک هزار را ده میکند سی هزار هزار هزار هزار هزار از این میشود
 بر همین قیاس عمل کن هرگاه ط یو عمل را داشته در انواع و اصناف
 انسانه شود ط یو عمل در قسم تانی نیز بر توبرین وجه که مرکب مضروب
 بمضروب است میکند و مرکب مضروب نیز بمضروب نیز بمضروب عمل میکند بعد از آن نیز
 از مضافه را در هر یک از مضروب مضروب مضروب مضروب مضروب مضروب مضروب مضروب
 جمع میکند حاصل ضرب مرکب در مرکب همان باشد مثلا اگر خواهی که دو از
 در هزار دو و بیست ضرب کنی ده را در هزار ضرب کنی ده هزار شود و
 ده را در دو بیست ضرب کنی دو هزار حاصل شود و بعد دو را در هزار
 کن دو هزار و بیست حاصل شود بعد از آن دو را در دو بیست ضرب کنی
 شود و حاصلها با هم جمع کن چهارده هزار و چهار صد شود اینست حاصل
 دو از ده در هزار دو و بیست ضرب است عمل در ضرب اعداد ماقوق عشر
 یکدیگر شبیه است و شبیه در لغت دام را گویند و خواهی این شکل
 مشابهت داشت او را شبیه گفت این که خواهی که شبیه بکشی اول شکل
 بکش و عدد مضروب را در بالا آن بنویس در بیرون خط نیز قیاس
 اعداد بعد از آن مضروب قدر از جانب دیگر آن قریب بنویس در بیرون
 خط و همه که آحاد در پایان هزار یعنی بنویس و عشرت را فوق آن و

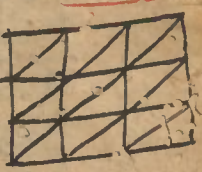
فوق

و الوف را فوق آن تا آنکه تمام شود بعد از آن خطی ضلعی که در جانب
آن مربع است بعد مفردات قسمت کن برین وجه که از میان هر دو
خطی بکش تا محیط اصلی برسد و بجایان خطی را آن مربع را بنویس
آن مضروب فیه قسمت کن و از بلوی هر مفودی خط مستقیم بکش
خطی جانب بین برسد در درون این مربع مربعات صغیری
اصل شود بعد از آن هر مربع را دو مثلث کردان برین وجه که از
خطی قاتی جانب بین هر مربعی خطی بکش تا بوجی بجایانی جانب
آن مربع بس در مربع دو مثلث حاصل شود یکی فوقانی و
کفانی و مثلث کفانی را اجاد گویند و مثلث فوقانی را غشرات
بنام بعد از آن هر عدد مفودی را از مضروب در هر یک از مفودات
مضروب فیه ضرب کن و حاصل آنرا در مربعی که ملته قاتی هر دو
مفودات بنویس اجاد را در مثلث کفانی و غشرات را در مثلث
کفانی مربع مذکور که مجادی هر دو مفودات تا جمیع مفودات
مضروب را در جمیع مفودات مضروب فیه ضرب کرده شود که یکی
برین بعد از آن آنچه در مثلث کفانی از مربع بوجی بجایانی جانب بین
مفودات باشد گرفته در جهت شیب بنویس بعد از آن آنچه در میان دو
خطی است که در بلوی این مثلث است نوشته شده است بنویس
آن که شده شود صغر بنویس و از برای ده یکی را نگاه دار و کوچک کرده
ده بشود از برای هر ده یکی را نگاه دار یعنی از برای ده یکی و از برای
سیصد و دو از برای سیصد و از برای جمعی چهار و از برای پنجاه پنج و
برای شصت شش و از برای هفتاد هفت و از برای هشتاد و هشت
از برای نود و نه نگاه دار و آن نگاه داشته را با جمیع آنچه در میان دو
خطی است دیگر که در بلوی آنست جمع ساز و اجاد آنرا در یک
کعبه در زیر شیب که نوشته است بنویس و غشرات را هر ده یکی

42



اعتبار کرده و از میان خطوط در یک نوشته شده
جمع کن تا آنکه تمام شود و آنچه در تحت شبکه منتبت است حاصل ضرب
باشد مثلا اگر فرضی که این عدد را **۳۳۳** درین عدد **۱۱۱** که
کنی مربعی بکشی باین شکل **ص** و بعد از آن مربعی
را منتبت گردان تا این شکلی حاصل نشود **ع** بعد از آن
را بر بالای شکل بنویس هر مفردی مجامعی فرجه میان دو خطوطی
شده از جانب چپین ابتدا کرده و در او در مقابل فرجه اول
در مقابل فرجه دوم و چهار را در مقابل فرجه سوم بعد از
مضروب فرجه را در جانب چپین بنویس پنج را در مجامعی
ترین فرجه که در میان خطوط عرضی واقع است و چهار را در مجامعی
که بالاتر است و شش را فوق او بعد از آن شش را در چهار جز
بست چهار شود آخر که مجامعی هر دو است چهار را در منتبت
و شش را در شکل دو در منتبت فوقانی بنویس و بعد از آن سه را در
ضرب کن بنیزده شود در مربع دوم هشت را در منتبت چنانی و دو
بصورت الف در منتبت فوقانی بعد از آن دو را در شش ضرب کنی دو را
شود در مربع سوم دو را در منتبت چنانی و ده را در منتبت فوقانی بنویس
مضروب فرجه است شش را در منتبت چنانی و ده را در منتبت فوقانی بنویس
بعد از آن سه را در چهار ضرب کنی دوازده شود در مربع بملوک او و
را در منتبت چنانی و ده را در منتبت فوقانی بنویس بعد از آن فرجه
ضرب کنی هشت شود در منتبت چنانی بملوک او بنویس بعد از آن
را در پنج ضرب کنی بست جاهل شود و شکل دو در منتبت فوقانی
بملوک پنج بنویس بعد از آن سه را در پنج ضرب کنی بیازده حاصل
در مربع بملوک آن پنج را در منتبت چنانی و ده را در منتبت فوقانی بنویس
و بعد از آن دو را در پنج ضرب کنی شود در منتبت فوقانی بملوک آن



مربع
ص

بعد از آن که منتهی بخانی بر سه سفلی از جانب زمین است این چهار این منتهی
 است در حرکت صفی بنویس بعد از آن آنچه در میان دو خط ازین در جدولی
 است و آن هشت و یک و پنج است چون پنج جمع کنی چهار ده شود چهار در
 جدولی صف بنویس و ده را خطی حساب کرده نگاه دار و آن را با دو جمع کن
 سه شود این سه با دو و یکی در میان زمین دو خط ازین واقع است از آن
 این شش شود در جدولی چهار بنویس بعد از آن یکی و هشت و یکی و شش و
 یک در میان دو خط ازین یک دیگر است جمع کن بزرده شود هشت در جدولی
 بنویس و در رایگی اختیار کرده نگاه دار و بایگی و چهار و یکی که در میان
 خط ازین یک دیگر است جمع کن هفت شود در جدولی هشت بنویس و در

۶	۳	۲
۶	۸	۲
۶	۸	۲
۶	۸	۲
۶	۸	۲
۶	۸	۲
۶	۸	۲
۶	۸	۲

در شش آفرشته در جدولی هفت بنویس تا این شکل حاصل شود
 که در زیر آنکه حاصل شده حاصل ضرب همان با این ضرب چهار جدولی
 دو در شش جدولی دو است هفت و دو هشت هزار و شش عدد
 حاصل باشد اگر فوای که در این که عمل قلم واقع شد با خطای رشته است در دو
 صورت مفودات مضروب را با قطع نظر از مرتبه کرده جمع ساز و نتیجه
 کن اگر نتیجه مانده حاجت نشود درین مضروب فیه نیست صورت حاصله
 خط را با قطع نظر از مرتبه کرده حساب کن و نتیجه بکنند از اگر نتیجه مانده عمل
 بود و اگر غیره مانده باشد خط از فیه است و از شمالی مضروب اگر غیره
 در آن نگاه دار و مضروب فیه را بشمر و نه بنویس از آن که غیره مانده و آن
 دو است را درین باقی مانده ضرب کن و حاصل ضرب را فیه بنویس اگر
 مانده با بقیه حاصل شده موافق با عمل صحیح و الا خطا و اگر بقیه مفودات
 مضروب فیه مانده و اگر بقیه حاصل شده نیز نه با عمل صحیح و اگر غیره مانده
 نخواهد بود طریق دیگر از بیان دانستی صورت عمل شده است که حاصل
 شده را به مضروب قسمت کنی حاصل قسمت اگر عین مضروب شود عین که
 بقیه مانده و الا فیه مانده یا حاصل شده را به مضروب فیه قسمت کن اگر
 حاصل قسمت عینی مضروب فیه مانده عمل در سه و انا قطبان قاعده
 که از برای ضرب است که مضروب فیه را بنویس و مضروب را بنویس

43

آن آحادی از ایجاد و عشرت جایز است و بنویس و در تحت
 خط بکشی بعد از آن ابتدا از جانب چپ کرده آحاد مضروب را در
 مضروب فیه ضرب کنی اگر کمتر از ده شود در تحت خط کماز آن آحاد
 و اگر ده شود مضروب بنویس و در رای اعتبار کرده نگاه دار که فاکتور
 سفود زیادتی را بنویس و در رای اعتبار کرده نگاه دار که فاکتور
 همان آحاد مضروب را در عشرت مضروب فیه ضرب کنی اگر کمتر از ده
 شود تحت خط در بملوی آن نوشته بنویس و اگر ده شود نصف
 و اگر زیاده از ده بشود زیادتی را بنویس و در رای اعتبار کرده
 نگاه دار که بعد از آن همان عدد را در مات بعد از آن عشرت
 را در مضروب فیه ضرب کنی و بعد از آن در الوف آنچه ضرب کنی
 کمتر از ده شود در زیر نوشته تحت آن خط مجازی عشرت
 بنویس و اگر ده یا بیشتر نصف اگر زیاده از ده باشد زیادتی را بنویس و در
 اعتبار کرده نگاه دار بعد از آن در عشرت مضروب فیه ضرب کنی
 چنانچه همان طریق است تا کرم از ده باشد همان را بنویس و آنچه
 زیاد از ده باشد زیادتی را در بملوی آن نوشته بنویس و بعد از آن
 مات و بعد از آن در الوف آنچه ضرب کنی بعد از آن مات مضروب
 آحاد مضروب و بعد از آن در عشرت او بعد از آن در مات
 ضرب کنی همان طریق است تا آنکه خواهی که این عدد را **۷۴۱۳** در
 عدد **۷۴۱۳** ضرب کنی هر دو را با این صورت **۷۴۱۳** بنویس
 بعد از آن در مات هر دو خط بکشی بعد از آن سه را در چهار ضرب
 و از ده شود و از ده را در زیر خط بنویس با این صورت **۷۴۱۳**
 و در رای نگاه دار بعد از آن همان سه را در ده ضرب کنی **۷۴۱۳**
 شود یک نگاه داشته را با آن جمع کن هفت شود در بملوی
 با این شکل **۷۴۱۳** بعد از آن در شش ضرب کنی هر دو سه شود
 را در بملوی هفت مجازی چهار بنویس با این صورت **۷۴۱۳**
 را یکی نگاه دار بعد از آن سه را در هفت ضرب کن **۷۴۱۳**
 کن بیست و هفت یک شود و یکی نگاه داشته را با آن جمع کن بیست و هفت

دو پنجاه و دو در مجازی که در این که در بارت اردوازده
رهنوی لو بولس باین صورت **۷۴۲۱۳** بعد از آن که در چهار بکن همان
بازماند بس بقیه از نام **۷۴۲۱۳** فیه را همان ترتیب بنویسی باین شکل
بعد از آن چهار را در چهار ضرب کن تا نوزده شود شش را در زرد و بنویس
ده را یکی نگاه دار بعد از آن چهار را در دو ضرب کن هشت شود یکی نگاه
شده را با او جمع کن نه شود در تحت شش ثبت کن بعد از آن چهار را در
شش ضرب کن بیست چهار شود چهار را در تحت بیست بنویس و بیست تا
و یکجا ده بعد از آن چهار را در بیست ضرب کن بیست هشت شود با
اون نگاه داشته جمع با زرد شود در نولون چهار ضرب و بملوی عیوب
بنویس باین صورت **۷۴۲۱۳** بعد از آن پنج را در چهار ضرب کن بیست حاصل
شود در تحت نه صورت **۲۲ ۸۷۲** و بیست را دو نگاه دار و بعد از آن پنج را
در دو ضرب کن ده حاصل **۳۰۵۴۹۴** شش با دو نگاه داشته دو بازده
شود دور در بملوی صفر بنویس و ده را یکی نگاه دار و بعد از آن پنج را در
شش ضرب کن سی شود با یکی نگاه داشته بیست یک شود یکی را بنویس و
یکجا ده بعد از آن پنج را در بیست ضرب کن سی پنج باشد نگاه داشته سی
شده شود هشت را بنویس و به زرد بملوی او باین صورت **۷۴۲۱۳**
از جانب مین بنیاد کن آنچه مین الخطین است جمع ساخته باین وجه **۲۲ ۸۷۲**
اول دور که در زیر خط اول است در تحت خط ثانی بنویس بعد از آن چهار **۳۰۵۴۹۴**
صورت را با جمع ساز یازده شود یکی را در بملوی دو بنویس و ده را یکی نگاه دار
بیست و دو و شش جمع ساز همده شود بیست را در بملوی یکی بنویس و ده را
یکجا کرده باد و شش جمع ساز پزده شود بیست را بنویس و ده را یکی
یکجا کرده باد و هفت و چهار و دو جمع ساز شانزده شود شش را بنویس و ده
یکجا کرده با یکی در تحت صفر جمع کن دو شود بنویس بعد از آن سه را با
کن یازده شود یکی را بنویس و ده را یکی حساب کرده با بیست جمع کن چهار شود
بنویس باین صورت **۷۴۲۱۳** و آنچه در تحت خط دوم حاصل شود مطلوب است

۷۴۲۱۳
۲۲ ۸۷۲
۳۰۵۴۹۴

۷۴۲۱۳
۲۲ ۸۷۲
۳۰۵۴۹۴

فصل

همان است **فصل** در بیان نسبت و آن عبارتست از آنست که عددی که
 او با واحد می‌گردد نسبت به خود با مقسوم علیه مقسوم علیه است و یا نسبت
 و درین بینام خارج قسمت نیز خواهد بود و بعمل حاصفت که هر بود یا یکی از آن دیگر
 زیاده است اگر مقسوم کمتر باشد از مقسوم علیه پس مقسوم را با مقسوم علیه نسبت
 کرد حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلا اگر خواهی که ده را بر سه قسمت کنی ده را با سه
 کن ده نیک سه باز پس خارج قسمت سه باشد و اگر خواهی که ده را بر سه قسمت کنی
 کن سه نیک سه باز پس خارج قسمت سه باشد و اگر خواهی که ده را بر سه قسمت کنی
 است خارج قسمت سه باشد و اگر مقسوم بیشتر باشد از مقسوم علیه مقسوم را با مقسوم
 که هر گاه او را در مقسوم علیه ضرب کنی حاصل ضرب با مقسوم علیه یکی باشد یا کمتر
 باشد همان مقسوم اعظم خارج قسمت باشد و اگر کمتر باشد حاصل ضرب با مقسوم
 لطیفاتی بین آنرا که مقسوم علیه زیاده باشد یا از مقسوم اعظم مقسوم علیه
 کرده از مقسوم اعظم که از مقسوم ضریقی نماید مجموع مقسوم علیه مقسوم علیه
 چیزی ماند و آن مقسوم علیه بیشتر باشد یا از مقسوم اعظم مقسوم علیه مقسوم علیه
 از مقسوم توان انداخته از مقسوم چیزی نماید پس آن مقسوم اعظم خارج قسمت
 و اگر چیزی ماند و آن مقسوم علیه زیاده بود یا از مقسوم اعظم مقسوم علیه مقسوم علیه
 بکنیم و اگر زیاده باشد از مقسوم علیه باز او را با مقسوم علیه نسبت کنیم همان
 مقسومات اعظم خارج قسمت باشد مثلا اگر خواهی که برین عدد **۸۵۵۱۶** برین عدد
 نسبت کنی دو خط مستقیم برین عدد باشد مالتی هم چنانکه حاصل در میان باشد و مقسوم
 فوق بین اظلمین برین عدد مقسوم علیه را تحت بین اظلمین بر وجهی که آخر مرتبه مقسوم
 علیه مجازی آخر مرتبه مقسوم باشد هر مقودی مجازی هر مقودی تا آنجا که در
۸۵۵۱۶ بدانان اعظم مقسوم طلب که در دو ضرب کرده از آنجا که در
 و نیز در چهار ضرب کرده از آنجا که در دو و چهار و توان انداخته و آن اعظم مقسوم
 اظلمین مجازی اتحاد مقسوم علیه بنویس و آن اعظم مقسوم اتحاد است از آن
 که فوق یک است در دو ضرب کنی هشت خواهد شد و اگر که اندازی دیگر چیزی نمی ماند
 چهار است در آن چهار ضرب کرده از آن اندازی پس سه را باید گرفت و در دو ضرب
 هشت خواهد شد چون از هشت بیندازند دو مانده بر فوق هشت باید نوشت بعد از
 بدین سه در چهار ضرب کنی دوازده شود در مقابل چیزی نیست از آن دو
 اوجت و نسبت با و بیست است بعد از هجده دوازده از بیست و در

بالا که صفحی که در آن بنویس بعد از آن مقوم علیه کجاست دست راست میگیرد

مقتضی آن جز آنکه در صورتی که در هر یک از این مقومات مقوم علیه کجاست

از مقوم علیه کجاست و آن از مقوم علیه کجاست و این نیز را در دو ضرب کن

۸۸
۸۵۱۵
۳۳
۲۲

و از آن دو مقوم علیه کجاست و این نیز را در دو ضرب کن

و این نیز را در دو ضرب کن و این نیز را در دو ضرب کن

تکثیر

و این نیز را در دو ضرب کن و این نیز را در دو ضرب کن

۸۸
۸۵۱۵
۳۳
۲۲

و این نیز را در دو ضرب کن و این نیز را در دو ضرب کن

و این نیز را در دو ضرب کن و این نیز را در دو ضرب کن

۸۸
۸۵۱۵
۳۳
۲۲

و این نیز را در دو ضرب کن و این نیز را در دو ضرب کن

و این نیز را در دو ضرب کن و این نیز را در دو ضرب کن

۸۸
۸۵۱۵
۳۳
۲۲

و این نیز را در دو ضرب کن و این نیز را در دو ضرب کن

و این نیز را در دو ضرب کن و این نیز را در دو ضرب کن

۸۸
۸۵۱۵
۳۳
۲۲

برمالی آن بنویس و مقوم علیه را در تحت هر دو خط و خطی که در مجازی نشود
و پنج مجازی هشت و دو دیگر مجازی و غیره بنویسند و بعد از آن مقوم
بهرای آن که در هر یک از مقومات مقوم علیه ضرب کرده از مقوم توانی
انداخت آن دو نیست است زیرا که سه را اگر در دو ضرب کنی از ما یکجا
که نشود است ده بعد اگر در پنج ضرب کنی یا نیز در چهار است یا نیز در
دو در عشارت چیزی نیست پس دورا مجازی پنج اول بنویس این صورت

۴۸۵۰۵۰۰

بعد از آن دورا در دو ضرب کن چهار بنویس از نشی این از دو
مقوم بنویس یا در دو در پنج ضرب کن چهارده بنویس
که در عشارت هشت است اندازه مانند الف بر بالای آن بنویس بعد از آن
دورا در پنج دیگر ضرب کن یا زده بنویس در مجازی این پنج چیزی نیست

۲۰

بعد از آن مقوم علیه را نقل کن و با دو اعظم مقودی طلب که در هر یک
از مقومات مقوم علیه ضرب کرده از مقوم توانی انداخت و
بنویسند است در میان دو خط مجازی آحاد مقوم علیه بنویس

۴۸۵۰۵۰۰

بنویس را در دو ضرب کن و با زده بنویس الف را چون که دان و از هفت و دو
پنج مانند بالای هفت بنویس باز بنویس را در پنج ضرب کن سه حاصل شود
از بنجاه اندازه است دورا بالای پنج بنویس باز بنویس را در پنج ضرب کن
بنویس در مقابل او چیزی نیست و در عشارت نیز چیزی نیست از هشت
یک مانند بالای او بنویس و آن یکی گرفته صد است سی و از او بنویسند است

۲

در عشارت هفت بنویس تا این شکل حاصل شود
مقوم علیه را نقل کن و اعظم مقودی طلب کن که در هر یک
مقوم علیه ضرب کرده از مقوم توانی انداخت

۴۸۵۰۵۰۰

بنویسند است آنرا در میان دو خط مجازی پنج آخر بنویس بعد از آن در
ضرب کن و با زده بنویس و با چوگردان و از هفت و اندازه

۲۰

کلی جهت بیوس باز نشی را در نیش کنی شیوه از پنجاه
 انداز بیست مانند فوق آن دو بیوس باز در پنج حین بیوشی
 دو بیست انداز صد و هشتاد و نه از آن بالای دو و به بالا بیوشی
 بیوشی بزین صورت
 بیوشی کن و اعظم مفوی طلب
 بیوشی است مفیوم علیه ضراب
 بیوشی است از آن بیوشی است
 بیوشی و بعد از آن نشی را در دو حین کنی دو از ده شود ده را هم
 بیوشی کن و دور از بیوشی انداز پنج مانند بالای بیوشی بیوشی را
 بیوشی کن شیوه از پنجاه از آن بیست مانند فوق آن بیوشی
 بیوشی کن بیوشی است که از جمله انداز یکی مانند بالای چهار بیوشی
 بیوشی صورت
 بیوشی نشی بود
 بیوشی
 بیوشی اعتبار
 بیوشی

بیوشی صورت
 بیوشی نشی بود
 بیوشی
 بیوشی اعتبار
 بیوشی

بیوشی این طریق قسمت کنی آنچه در میان دو خط حاصل شود نصیب
 بیوشی از افراد همان باشد اگر از مفیوم چیزی نماند و اگر از مفیوم چیزی
 بیوشی است مفیوم علیه بیوشی دینار یا بیوشی است و قسمت بود و اگر
 بیوشی در هر ذل و نقیص و فیند و نقیص و قطره و ذره و هب یا بیوشی
 بیوشی در نظر مذکور است

بیوشی

بدان بود اگر کان بار طشت
 که پیشی نزارد وزن آن
 ده دو فلس آن از وزن
 فیند نشی نقر است ای چون
 ده دو ذره آمد وزن
 محاسب بایدت آنگاه
 تو وزن یک درم زینا می
 بود هر چه ز این دو تا جو
 جوی نشی خرد است
 بود هر قدر آن است نشی فیند
 نقر است قلم است و آنکه
 هدایفت از آن هر ذره
 زنج غصده ذراتش

من الکتاب
 علی بعد الصفة
 العارین بانادوت
 انیساری

